

فرهنگ

شماره اول

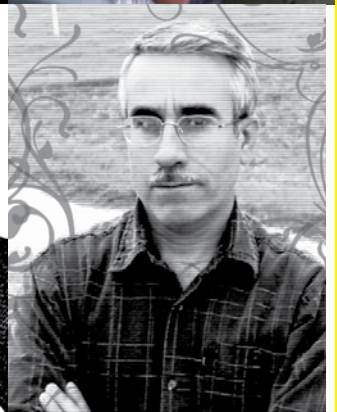
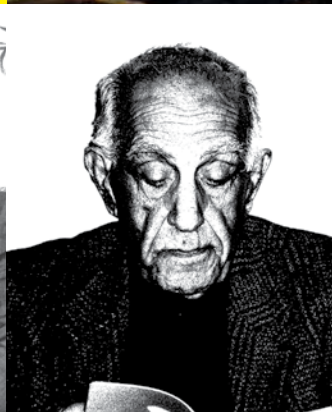
دی ۱۳۹۴

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

مجله فرهنگی اجتماعی

۱

با آثاری از: محمد خواجه پور، مسعود غفوری، عزیز نوبهار، حامد عبداللہی، مهدی محسن زاده، قنبر اسدی، فاطمه بهبودی، فاطمه یوسفی، سعید توکلی، محمدامین نوبهار، راحله بهادر، حوریہ رحمانیان، احمد رضا خودکامہ، حمید بہرامی، محمود آذرایین



از خاکستر به خانه؛
درباره هیمنه و آن چه گرم می کند
- فکر: درک قدرت از هیات هیات
- شهر: سازمان های مردم نهاد
- پرونده: قصه ی پرغصه ی آب در گراش
- گپ: گراش باید یک موزه داشته باشد

چوب نمای گراش



طراحی و اجرا نماهای چوبی (Thermo Wood)

تقریباً همیشه برای بشر روشن بوده است که سوزاندن سطح چوب در آتش ، آن را برای استفاده در فضای بیرونی مقاوم تر می کند و از دوران باستان از این روش برای افزایش مقاومت چوب هایی که در معرض شرایط آب و هوایی بیرونی قرار داشته اند استفاده می شده است. مطالعه علمی تیمار حرارتی چوب اولین بار در دهه 1930 انجام گرفت . گسترده ترین و کامل ترین پژوهش ها را انجمن ترمووود فنلاند انجام داد . در نتیجه این تحقیقات انجمن ترمووود فنلاند روشی برای تیمار حرارتی چوب ابداع نمود که با نام ترمووود شناخته می شود

انجمن ترمووود فنلاند با همکاری صنایع محصولات چوبی فنلاند فرایند تیمار حرارتی چوب را در مقیاس صنعتی توسعه داده و مجوز اجرایی فرایند ترمووود را به شرکت های عضو می دهد

ترموود
یک چوب
معمولی نیست

ترموووود یا ترمو چوب حاصل فرایند خشک کردن چوب با حرارت 320 درجه سانتی گراد در معرض بخار آب و گردش هوا می باشد در این فرایند مغز چوب یا داخلی ترین قسمت چوب به دمایی بین 185 تا 215 درجه سانتی گراد می رسد

بسته به گونه چوبی که تحت این فرایند قرار می گیرد ، ضخامت و رطوبت اولیه چوب پس از رسیدن مغز چوب به این دما ، دما به مدت 2 تا 3 ساعت ثابت می ماند. استفاده از بخار در فرایند ترمووود ویژگی های شیمیایی چوب را تغییر می دهد ، در نتیجه فرایند ترمووود رنگ چوب تیره می گردد و توزیع رطوبت در چوب یک نواخت می شود و خاصیت عایق حرارتی آن نیز بهبود می یابد. در تیمار حرارتی ترمووود ، چوب در مقابل پوسیدگی مقاوم می گردد ، هم چنین بیشتر ویژگی های نامطلوب چوب تا حد زیادی از بین می رود. دمای بالایی که به ترمووود اعمال می شود باعث شکسته شدن زنجیره های سلولزی و تجزیه اسیدها و خروج عمده رزین چوب می شود و محیط را برای رشد ریز ارگانیسم ها و حشرات و انواع قارچ و کبک نامناسب می سازد. در فرایند ترمووود ، نخست با اعمال گرمای بالا رطوبت چوب به صفر می رسد و در آخرین مرحله از فرایند با اعمال رطوبت به حدود 4 تا 6 درصد می رسد. حاصل این رطوبت دهی نهایی افزایش مقاومت چوب ترمووود در برابر تاب برداشتن ، تغییر ابعاد و جا به جا شدن است

مقاوم در برابر آب

مقاوم در برابر آفتاب

مقاوم در برابر شرایط بد آب و هوایی

مقاوم در برابر ترک خوردن

مقاوم در برابر تاب برداشتن

مقاوم در برابر رنگ پریدگی

مقاوم در برابر انواع حشرات

مخصوصاً موریانه

مقاومت بالا در هر شرایطی



ساخت فنلاند



مجری شرکت پارسیا وود تهران (نماینده رسمی شرکت HJT-Holz فنلاند در ایران)

www.parsiawood.com

<p>۵</p> <p>عکس × خبر</p> <p>این عکس‌ها خود خبرنگار باران، جمع دوستان در غرفه گراش در نمایشگاه مطبوعات تهران، و کتاب شعر مریم انصاری.</p>	<p>۴</p> <p>شخص × خبر</p> <p>دکتر میرزاخلیل پهمنی، مهاجر الی الله حاج حسن خواجه‌پور، و حجت الاسلام سعید زین‌الدین. این سه نفر چهره‌های برگزیده هیات تحریریه در این ماه‌های اخیر بوده‌اند.</p>	<p>خبر</p>	
<p>۱۰</p> <p>پیاз تحلیل</p> <p>مسعود غفوری</p> <p>روش‌ها و اهداف تحلیل متن را می‌توان در سه قدم معرفی کرد: قدم اول، سنتی و توصیفی است؛ قدم دوم، زبان‌شناسانه و تحلیل گفتمانی و در نتیجه تفسیری است؛ و قدم سوم، تحلیل منتقدانه گفتمانی و توضیحی است.</p>	<p>۸</p> <p>درک قدرت از هیات هیات</p> <p>محمد خواجه‌پور</p> <p>هیات‌های مذهبی پدیده‌ی مهمی هستند که باید از دیدگاه‌های مختلف بررسی‌شان کرد. علم نشانه‌شناسی سیاسی و تحلیل گفتمان کمک می‌کند نقش این هیات‌ها را در ساختار قدرت درک کنیم.</p>	<p>فکر</p>	
<p>۱۶</p> <p>گراش نیازمند سازمان‌های مردم نهاد است</p> <p>عزیز نوبهار</p> <p>تاکید بر ضرورت تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد و آشنا ساختن هم‌وطنان با کلبه‌ی ویژگی‌های آنها یک امر واجب است.</p>	<p>۱۴</p> <p>بانوان نیک‌اندیش گراش، گرد هم آید!</p> <p>فاطمه یوسفی</p> <p>انجمن بانوان نیک‌اندیش گراش یکی از جاهایی است که به استعداد و هنر بانوان گراشی بها می‌دهد و محیطی فراهم می‌کند که در کنار شکوفایی این استعدادهای درآمده هم برای بانوان کسب شود.</p>	<p>شهر</p>	
<p>۲۰</p> <p>اولین اشتباهم اولین پک بود</p> <p>راحله بهادر</p> <p>متأسفانه درباره اعتیاد بسیار دیده و شنیده‌ایم. ولی چه می‌شود وقتی یک زن معتاد می‌شود؟</p>	<p>۱۷</p> <p>ناباروری درمان‌پذیر است</p> <p>مه‌دی محسن‌زاده</p> <p>با پیشرفت‌های صورت گرفته در علوم تولید مثل و درمان‌های ناباروری، درصد زیادی از مشکلات ناباروری قابل درمان‌اند. شش روش درمان در این مقاله معرفی شده است.</p>	<p>شهر</p>	
<p>۲۹</p> <p>داده‌نما: باران و گرما در یک نگاه</p> <p>محمود آذرابین</p> <p>باران چقدر به ما سر می‌زند؟ ابرها چه زمان‌هایی با ما خوش‌خلق‌تر بوده‌اند؟ در یک نگاه ببینیم.</p>	<p>۳۴</p> <p>قصه چاه آب گراش</p> <p>قنبر اسدی</p> <p>میل دارم قصه‌ی زمانی که اولین مته یا کنگ چاه آبیاری شهرم گراش زیر کوه سیاه به زمین فرو رفت یا زده شد را برایتان بنویسم ...</p>	<p>۳۲</p> <p>مدیریت آب، هنر فراموش شده</p> <p>حامد عبداللهی</p> <p>کم‌آبی خصوصیت منطقه‌ی ماست. گذشتگان این مساله را با هنرمندی مدیریت می‌کردند. چه شده که ما این هنر را فراموش کرده‌ایم؟</p>	<p>نیم‌پرونده آب</p>
<p>۳۳</p>	<p>گفتگو با ناصر کرمی، اقلیم‌شناس و استاد دانشگاه برگن نروژ</p> <p>خاستگاه ریزگرد و گریزگاه آن</p> <p>محمدامین نوبهار</p> <p>ریزگردهایی که خوزستان را خفه کرده، از کجا می‌آیند؟ آیا به این فکر شده که ما هم ممکن است به این بلا دچار شویم؟</p>		<p>گپ</p>
<p>۳۴</p>	<p>گفتگو با مصیب امیری، مدیرکل میراث فرهنگی فارس</p> <p>گراش باید یک موزه داشته باشد</p> <p>احمدرضا خودکامه - حمید بهرامی</p> <p>نگاه مدیر کل به مجموعه میراث فرهنگی و تاریخی گراش خوش‌بینانه و ستایش‌گرانه است. او به شهرهای جنوب فارس دیدی منطقه‌ای دارد و فرهنگ و تاریخ آنها را در یک بستر مشترک می‌بیند.</p>		<p>گپ</p>
<p>۳۹</p> <p>پیاده‌روی مبتذل</p> <p>سعید توکلی</p> <p>اگر من آن آدم آن طرف خیابان باشم چه؟ / اگر من را با انگشت نشان دهد / بگوید تن آن که کثارت ایستاده جان می‌دهد برای قسم</p>	<p>۳۸</p> <p>یونس</p> <p>حوریه رحمانیان</p> <p>مرد با خود نجوا کرد: یونس سمت صخره‌ها شنا نکن پسر! هیچ چیز آنجا نیست.</p>	<p>یونس</p> <p>حوریه رحمانیان</p> <p>مرد با خود نجوا کرد: یونس سمت صخره‌ها شنا نکن پسر! هیچ چیز آنجا نیست.</p>	<p>هنر</p>
<p>۴۰</p> <p>پس خوانی سپیدی‌ها</p> <p>محمد خواجه‌پور</p> <p>نگاهی به شعر پیاده‌روی مبتذل از سعید توکلی</p>	<p>۴۰</p> <p>صداهای</p> <p>راحله بهادر</p> <p>نقدنوشته‌ای بر داستانتک «یونس» از حوریه رحمانیان</p>	<p>صداهای</p> <p>راحله بهادر</p> <p>نقدنوشته‌ای بر داستانتک «یونس» از حوریه رحمانیان</p>	<p>هنر</p>



مجله فرهنگی اجتماعی هیمه
محصول موسسه هفت‌برکه گراش

www. 7berkeh.ir
Himehmag@gmail.com

صاحب‌امتیاز:
محمد خواجه‌پور

مدیر مسئول:
محمد خواجه‌پور

شورای سیاست‌گذاری:
محمدصادق رحمانیان،
محمد خواجه‌پور،
مسعود غفوری،
محمدعلی شامحمدی

سردبیر:
مسعود غفوری

مدیر تحریریه:
محمدامین نوبهار

صفحه‌آرایی:
موسسه فرهنگی هنری
هفت‌برکه

چاپ: کوثر لارستان

نشانی:
فارس، گراش، خ. امام،
موسسه فرهنگی هنری
هفت برکه

تلفکس:
۰۷۱۵۲۴۴۷۷۹۰

از خاکِ سِتْرِ به خـ



عکس از محمدامین نوبهار

گفتیم چرا همیشه؟ صادق گفت همیشه برای سوزاندن است؛ اینها هم باید بسوزند تا گرم‌مان کنند. گفتیم خودمان نسوزیم یک وقت!

از طنز روزگار، گرماگرم تیرماه ۱۳۸۶ بود (هشت سال گذشت؟) که اولین بار همیشه را به در خانه‌ها رساندیم. «هفتاد و سه شمع برای احمدخان [اقتداری]» روشن کردیم، آن هم در قالب یک «ویژه‌نامه فرهنگ و زبان» لای نشریه‌ی صحت نو. تا فروردین ۸۸، هفت شماره همیشه را برای بزرگداشت بزرگانی از تمام منطقه منتشر کردیم: دکتر احمد اقتداری گراشی، استاد احمد حبیبی بستکی، استاد اسدالله نوروزی دهکویه‌ای، دکتر محمدباقر وثوقی لاری، کرامت‌الله تقوی جویمی، شیخ علی اصغر رحمانی، و محمدرفیع ضیایی اوزی.

همیشه خانه ما شد. علاقه‌ی اکثر ما که روزنامه‌نگاری می‌کردیم به ادبیات کاملاً واضح بود و هیچ‌وقت هم از بین نرفت. همین گروه است که هنوز هر هفته جلسات انجمن شاعران و نویسندگان را برگزار و نشریه «الف» را منتشر می‌کند. موسسان هفت بر که هم هر کدام از راه ادبیات وارد دنیاهای دیگر رسانه و هنر شده‌ایم، و هنوز هم از همین دریچه به دنیا نگاه می‌کنیم. پس همیشه را پر کردیم از شعر و داستان و نقد و معرفی کتاب. اما به این جلوه‌های آشکار ادبیات محدود نماندیم، چون مطالعه ادبیات را جدا از مطالعه فرهنگ و زبان و اجتماع نمی‌دانستیم. و همین شد خط مشی ما. تازه گرم کرده بودیم که مجبور شدیم صحبت نو را تعطیل کنیم و همیشه هم در کنارش خاکستر شد. اما حالا خانه را نونوار کرده‌ایم. برای همیشه مجوز مستقل گرفتیم و با کمک جوان‌ترها دستی به سر و رویش کشیدیم، به این امید و هدف که دوستان را دوباره جمع کنیم و همراهانی نو جذب کنیم. صاحبخانه اما همچنان شماست، و مرام همان مرام قبل.

همیشه برای هم‌نشینان صبور و مشتاقی است که دوست دارند ساعتی در کنار هم بنشینیم و گفتگو کنیم. اینجا قرار است از دریچه علم به دنیای‌مان نگاه کنیم، به اجتماع و فرهنگ و هر چه به آن مربوط است. دور از تعصب و خشک‌اندیشی، به خاطر اختلاف‌هایمان با همدیگر دوست باشیم. کنار هم گرم بمانیم.

|| مسعود غفوری

سردبیر



حجت الاسلام سعید زین الدین

حجت الاسلام سعید زین الدین روحانی جوان و چابکی بود که در بیش از چهار سال ریاستش بر اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان گراش، این اداره را از خاموشی در آورد و به طرق مختلف خیرساز کرد. البته او در این راه منتقدان زیادی هم برای خود تراشید.

زین الدین که اوایل آذر ۱۳۹۴ صندلی ریاست را به اسدالله معید واگذار کرد، همیشه کلی اعداد و ارقام برای به رخ کشیدن دایره‌ی فعالیت‌هایش در آستین داشت. او در جلسه تودیعش، این‌گونه عمل‌کردش را گزارش کرد: «مجموع درآمد اوقاف در سال نود، سی و دو میلیون تومان بوده است و این درآمد در حال حاضر، تا پایان شش ماه سال ۹۴، به میزان ششصد و هفتاد میلیون تومان رسیده است. احیای موقوفه‌ها چهل هکتار بوده و امروز به ۲۴۴۰ هکتار تبدیل شده؛ و تعداد سیصد و هفتاد و یک موقوفه سنددار شده است.»

اما هنوز چندی از حضور زین الدین در اداره بی‌سروصدای اوقاف نگذشته بود که صدای اعتراض‌ها بلند شد و نامه‌های شکایت‌آمیز به اینجا و آنجا ارسال شد. منتقدان می‌گفتند او شیوه‌هایی عجیب و لپ‌مرزی را برای تصاحب و واگذاری و فروش موقوفه‌ها اتخاذ می‌کند. زین الدین اما همیشه جوابش حاضر بود: هیچ شکایتی از من تا حالا به جایی نرسیده و نمی‌رسد. به هر حال، زین الدین کارنامه جالبی از گراش گرفت و حالا که به اداره کل اوقاف فارس رفته است، ظاهراً قصد دارد از این تجربه‌ها استفاده کند و وکیل شود.



حاج حسن خواجه‌پور

مهاجر الی الله. قربانی منا. جان‌باخته‌ی جمرات. با این القاب و آن پیشوند «حاج» بود که نام حسن خواجه‌پور در گوش مردم گراش طنین انداخت؛ و جمعیت بی‌نظیری که برای بدرقه‌ی پیکر حاج حسن آمده بود، به همین رحمت الهی که بر او نازل شده بود توسل می‌جست.

حاج حسن فرزند حاج محمدکریم، متولد گراش و ساکن شیراز بود. او جوانی ۳۴ ساله، خوش‌رو و خوش‌مشراب بود. دو دختر کوچک به نام‌های پریسا و دیانا از او به یادگار مانده است. با کاروانی از شیراز به سفر حج رفته بود، نکته‌ای که با یادآوری‌اش، نزدیکانش آهی از سر حسرت می‌کشند، که اگر او با کاروان‌های گراش رفته بود ... فاجعه‌ی منا جان ۶۶۶ نفر از هم‌وطنان ما را گرفت و بیشتر شهرهای ایران را عزادار کرد. گراش هم از همان روز فاجعه یکی از فرزندانش را در لیست مفقودین دید. حاج حسن تا چهار روز بعد از حادثه نیز همه را در تعلیق نگه داشت، تا نهایتاً روز ۶ مهر نام‌اش به لیست جان‌باختگان راه یافت. اما چشم‌ها هنوز هم باید به راه برگشت او دوخته می‌شد و مراسم ختمش باید چند بار عقب می‌افتاد. یک هفته بعد، پیکرش به گراش رسید و صبح سه‌شنبه ۱۴ مهرماه، روی موج‌های اشک و آه از جلوی بوستان لاله تا گلزار شهدا حمل شد تا در کنار شهدای هشت سال دفاع مقدس به آرامش ابدی برسد.



دکتر میرزا اخیلی بهمنی

«سنگ‌الیزه شد.» این اولین چیزی بود که بعد از شنیدن برکناری دکتر بهمنی از ریاست دانشکده علوم پزشکی گراش در حین ماموریت او در تهران به ذهن می‌رسید. انعکاس‌های این خبر تازه فروکش کرده بود که نامزد شدن دکتر در انتخابات مجلس دهم، نام او را دوباره سر زبان‌ها انداخت.

دکتر بهمنی در آخرین روز کاری سال ۱۳۹۳ به ریاست دانشکده منصوب شد تا زیر کارهای زمین‌مانده‌ی این دانشکده شانه بزند. اما او کمتر از شش ماه برای هر تغییری که در ذهن داشت فرصت داشت، چون ۱۱ شهریور ۹۴ حکم برکناری‌اش را به صورت تلفنی به او ابلاغ کردند. دکتر ایمانیه، رییس دانشگاه علوم پزشکی شیراز و قائم مقام وزیر بهداشت، در این روز دکتر بهمنی را عزل، و دکتر جعفر حسن‌زاده را به سرپرستی دانشکده منصوب کرد. حرف و حدیث‌های زیادی در خصوص این عزل به راه افتاد که بیشتر حول و حوش مدیران زیردست بهمنی می‌چرخید. خود بهمنی عقیده داشت که عده‌ای نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند خودشان را با نظم و سرعت او هماهنگ کنند، و به همین دلیل ... تلاش‌های گروه‌های مختلف برای ابقای بهمنی و یا انتصاب او به قائم‌مقامی رییس دانشکده به جایی نرسید، تا ۲۰ شهریور با دو حکم جدید، تغییرات در دانشکده به پایان برسد: دکتر احمد عبداللهی، قائم مقام شد، و دکتر بهمنی رییس مرکز تحقیقات دانشکده. اما آیا دکتر بهمنی در این سمت به ثبات می‌رسد؟ نامزدی او در انتخابات مجلس جواب قابل‌تاملی است.

بالاخره باران پاییزه، در نیمه‌ی آبان به گراش رسید. باران برای ما جنوبی‌ها برابر است با شادی و انرژی مضاعف. حتی اگر جایی به خانه‌هایمان آسیب بزند هم ته دل‌مان از این هدیه آسمانی خوشحالیم. خوشبختانه باران پاییز امسال، به قدری بود که برکه‌ها و دریاچه‌ها و سدها را برای مدتی احیا کند و این یعنی چاه‌ها برای مدتی می‌توانند نفس راحت بکشند. اما این دلیل نمی‌شود که فکر کنیم، مشکل کم‌آبی حل شده. بی‌آبی و برداشت بی‌رویه از سفره‌های زیرزمینی آب، همچنان یکی از مهم‌ترین و پرمخاطره‌ترین مسائلی است که شهر ما با آن روبرو است.

بارش باران پاییزه - عکس از عبدالرضا راستگو

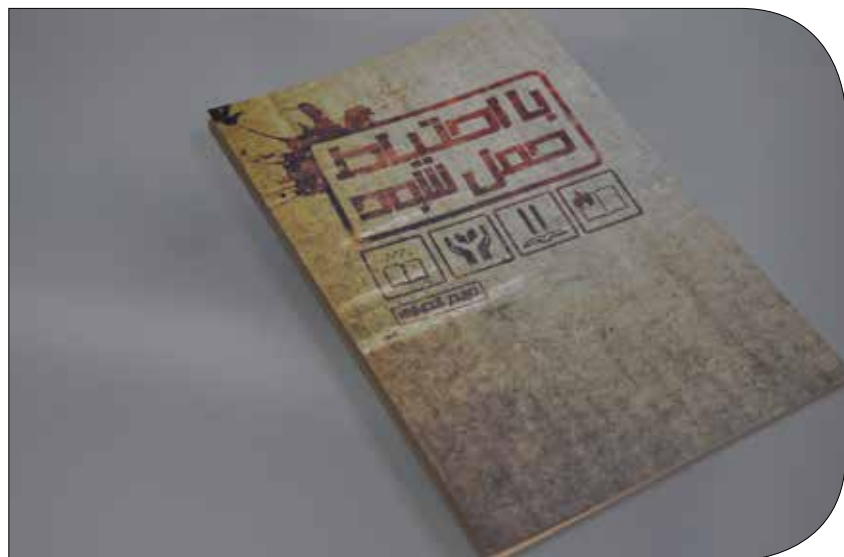


نمایشگاه مطبوعات بیشتر از این‌که محیطی برای نمایش آثار منتشر شده باشد، زمانی است برای دید و بازدیدهای اهالی رسانه. در بیست و یکمین نمایشگاه مطبوعات ایران که در هفته سوم آبان‌ماه در محل مصلی بزرگ تهران برپا شد، موسسه فرهنگی هنری هفت‌برکه با نشریات «گراش»، «همیشه»، «الف» و سایت خبری هفت‌برکه حضور داشت. چهره‌های فرهنگی و سیاسی زیادی از غرفه «گراش» بازدید کردند. لازم به ذکر است که از استان فارس تنها سه نشریه در این نمایشگاه حضور داشتند.

غرفه گراش در بیست و یکمین نمایشگاه مطبوعات عکس از محمدامین نوبهار

«با احتیاط حمل شود»، اولین کتاب شعری است که از مریم انصاری، شاعر گراشی، منتشر شده است. بیست و چهار غزل از میان شعرهایی که مریم انصاری سروده است در کتاب «با احتیاط حمل شود» چاپ شده است. غزل‌های مریم انصاری آذرماه در انتشاراتی فصل پنجم، از انتشاراتی‌های تخصصی شعر در ایران، چاپ شد. انصاری درباره علاقه‌مندی‌اش به دنیای ادبیات و شعر می‌گوید: «شانزده، هفده‌ساله که بودم با بچه‌های انجمن شاعران و نویسندگان گراش آشنا شدم. همان موقع‌ها بود که فهمیدم دوست دارم شعر بگویم.»

کتاب شعر «با احتیاط حمل شود» عکس از حامد عبداللهی

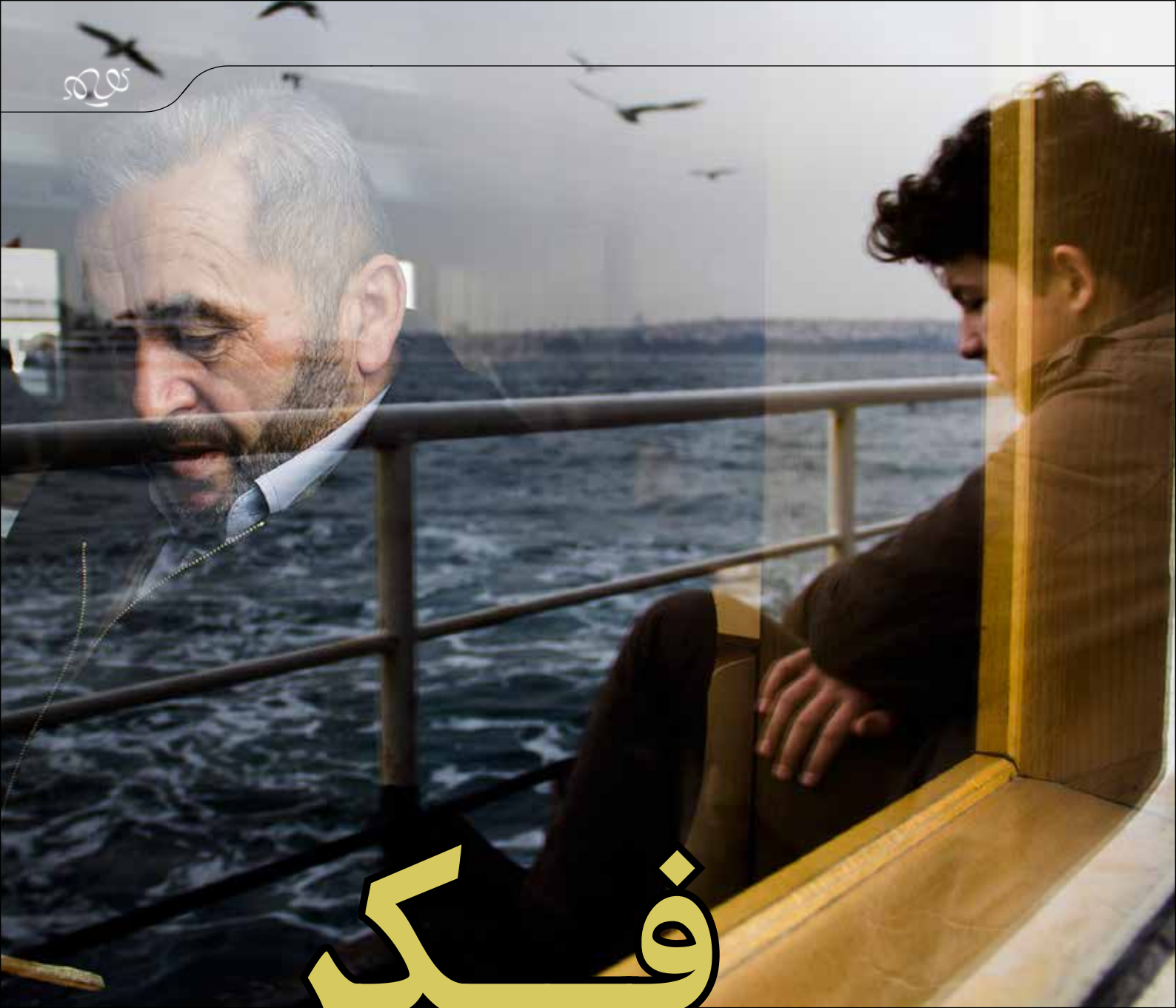




موسسه فرهنگی هنری هفتبرکه گراش
گراش همیشه الف

www.7berkeh.ir

لحظه به لحظه با اخبار منطقه



فکر

درک قدرت از هیاتِ هیات ■ مقاله ■ محمد خواجه‌پور

پیاذ تحلیل ■ مقاله ■ مسعود غفوری

درک قدرت از هیات هیات



محمد خواجه‌پور
مدیرمسئول

هیات، هویت و قدرت

هیات‌ها در کنار کارکردهای دینی و آیینی خود، همانند دیگر نهادهای اجتماعی در ساختار جامعه و توزیع قدرت نقش آفرینی می‌کنند. سابقه‌ی حداقل هزارساله‌ی این هیات‌ها باعث شده است که بخشی از کارکردهای اجتماعی آنان چنان در بافت مذهب تنیده شود که جدا و مشخص کردن این دو از یکدیگر تقریباً ناممکن به نظر برسد. یکی از معروف‌ترین موارد تاریخی که می‌تواند این تفکیک و در همان حال، درهم‌تنیدگی را نشان دهد، نقلی از شهید مطهری در کتاب «حماسه حسینی»، جلد اول، صفحه ۱۸۵ است؛ جایی که او می‌نویسد: زمانی که آیت‌الله‌العظمی بروجردی در مخالفت با برخی شبیه‌ها به هیات تذکر می‌دهد، آن‌ها پاسخ می‌دهند: «آقا ما در تمام سال مقلد شما هستیم، الا این سه‌چهار روز که ابتدا از شما تقلید نمی‌کنیم.» گفتند و رفتند و به حرف مرجع تقلیدشان اعتنا نکردند. برای برخی از عزاداران، محرم چیزی فراتر از یک آیین دینی است. با ورود نهادهای اجتماعی مدرن همانند احزاب، باشگاه‌ها و ... نقش اجتماعی هیات‌ها به ظاهر کمتر شده است، اما هنوز هم هیات‌ها به پشتوانه سابقه تاریخی خود، نهادهای مدرن را به‌ویژه در مناسبت‌های دینی پس می‌زنند

یا آنها را به خدمت می‌گیرند. به همین خاطر، بررسی جایگاه اجتماعی هیات‌ها در ساختار جامعه می‌تواند ما را در شناخت دیگر نهادهای اجتماعی نیز کمک کند.

این یادداشت به دنبال نشان دادن اهمیت هیات‌های مذهبی برای درک ساختار قدرت است و تلاشی برای شناخت «قدرت» از طریق خوانش هیات‌های مذهبی به عنوان یک متن پر از نشانه.

عضویت در گروه هیات

تبادل نشانه‌های بین فرد، هیات و جامعه، مجموعه‌ای پیچیده از نظام نشانگان است. حضور در هیات‌ها در میان دو مفهوم گروه و توده در نوسان است. هسته‌ی مرکزی هیات کاملاً یک گروه است، اما هر چه به حلقه‌های بیرونی هیات می‌رویم، با افرادی روبه‌رو می‌شویم که بخشی از یک توده هستند. شرایط این دو نوع عضویت با یکدیگر متفاوت است و طی کردن مسیر از توده به گروه بخشی از روند جامعه‌پذیری بسیاری از ایرانی‌هاست.

عضویت در گروه هیات بر اساس معیارهای متفاوتی انجام می‌شود که بیشتر از یک نظام سنتی تبعیت می‌کند. اعضای ارشد هیات معمولاً بر اساس پیوندهای خانوادگی و یا نزدیکی به صاحبان هیات قدرت گزینش می‌شوند. از سوی دیگر، عضویت در یک هیات نشانه‌ای از جایگاه اجتماعی فرد است. این جایگاه زمانی که چند

هیات به هم ادغام و یا متحد می‌شوند، بروز مشخص‌تری دارد. مثلاً در روز عاشورا، زمانی که برخی هیات‌ها با هم می‌آمیزند، جایگاه تک‌تک افراد سرگروه بر اساس معیارهای مشخصی تعیین می‌شود.

شکل هیات‌ها در واقع بازتاب کنش قدرت‌های سیاسی و اجتماعی است. محرم و به‌ویژه روز عاشورا آیین‌های است که قدرت سیاسی را نمایش می‌دهد. بخشی از جنبه‌های نمایشی و نمادین مراسم روز عاشورا نیز به دلیل تلاش قدرت‌های سیاسی برای استفاده از فرصت عاشورا برای ارسال پیام به مخاطبان است.

زبان ارتباطی در هیات‌ها

زبانی که در تبادل نشانه‌ها اتفاق می‌افتد جالب است. این نشانه‌های پیچیده شاید به زبان آورده نشود، اما به خوبی توسط مردم یا همان مخاطبان درک می‌شود. هر کدام از افراد قرار گرفته در یک هیات، در واقع نقش کلمات را در این زبان ایفا می‌کنند؛ کلماتی که حتی جابه‌جایی آنها، پیام ارسال شده را تغییر می‌دهد. نه تنها علم‌ها و نوشته‌ها، بلکه چنین تک‌تک افراد در هیات پیامی را به مخاطبان منتقل می‌کند. هر فرد یک کلمه است که با قرارگیری در کنار دیگر افراد/کلمات تولید معنا می‌کند. جمله‌هایی که به این شکل تولید می‌شود، هم برای خود افراد و هم برای مخاطبان آنان

دارای معنای ویژه‌ای است. مثلاً با مرگ یکی از سردسته‌ها یا یکی از اعضای هیات، انتخاب فرد جایگزین در واقع ارسال یک نشانه به مخاطبان و جامعه است. ترتیب چینش افراد به‌ویژه در دایره‌ی مرکزی و سردسته‌های هیات‌ها اهمیت بسیار زیادی دارد و همواره توسط مخاطبان و دیگر اعضا خوانش می‌شود. غیبت یک سرگروه یا انتخاب یک نوحه‌خوان در زمان‌های اصلی (مانند روبه‌روی حسینیه اعظم) حاوی پیام‌های مشخصی به دیگر عزاداران است.

زبان ارتباطی بین هیات‌ها نیز نمایشی از قدرت است. هر کدام از هیات از طریق نوع عزاداری (سینه‌زنی، زنجبازی، قمه و ...)، علم‌ها، سبزه‌های موسیقی، اشعار نوحه‌ها و ... با مخاطبان و اعضای خود ارتباط برقرار می‌کند.

در زمان عبور هیات‌ها از کنار یکدیگر، این رقابت برای جذب و مورد توجه مخاطبان قرار گرفتن (شنیده و دیده شدن) بیشتر می‌شود. همانند تمام رسانه‌های دیگر که برای جذب مخاطبان با یکدیگر رقابت دارند، هیات‌ها نیز سعی می‌کنند با انتخاب یک زبان ارتباطی مناسب، عضو، مخاطب و بیننده‌ی بیشتری را جذب کنند و از این طریق قدرت و اثرگذاری خود را بیشتر کنند. معیار قدرت هیات‌ها ترکیبی از کمیت و کیفیت اعضاست. هم تعداد عزاداران در قدرت و جایگاه

زمانی که آیت‌الله‌العظمی بروجردی در مخالفت با برخی شبیه‌ها به هیات تذکر می‌دهد، آن‌ها پاسخ می‌دهند: «آقا ما در تمام سال مقلد شما هستیم، الا این سه-چهار روز که ابداً از شما تقلید نمی‌کنیم.» گفتند و رفتند و به حرف مرجع تقلیدشان اعتنا نکردند.

هیات موثر است، و هم این که کدام‌یک از صاحبان قدرت، زیر علم کدام هیات سینه می‌زنند.

تبادل قدرت و هیات

هیات‌ها همواره در ایران یکی از مشخص‌ترین محل‌های بروز نمادهای قدرت بوده‌اند. این مساله مختص سال‌های اخیر نیست. در گذشته نیز افراد صاحب قدرت، مانند خوانین محلی، در جلوی دسته قرار می‌گرفتند و نزدیکان به آنان، مانند تفنگچیان، سردسته‌ی هیات‌ها بوده‌اند.

در این تبادل قدرت انجام‌شده، هم هیات می‌توانست از طریق نشان دادن حضور اصحاب قدرت، جایگاه خود را تثبیت کند، و هم افراد صاحب قدرت به این طریق دارای وجه مذهبی و دینی می‌شدند و اعضای یک هیات را به گروه هواداران خود می‌افزودند. این تبادل به زمان عزاداری محدود نمی‌ماند و معمولاً صاحبان قدرت از ظرفیت هیات‌ها و اعضای آن در مناسبت‌های دیگر نیز استفاده می‌کردند. هیات‌ها وظیفه‌ی سامان‌دهی و شناسایی نیروهای اجتماعی را برای اصحاب قدرت بر عهده داشتند. این نیروهای اجتماعی در زمان لازم در خدمت قدرت قرار می‌گرفت.

در دوران پس از انقلاب اسلامی، حمایت‌های حاکمیتی از هیات‌ها گسترش پیدا کرد، به شکلی که هیات‌ها یکی از مرسوم‌ترین مسیرهای ورود به مناسب سیاسی و اجتماعی شد. به نظر می‌رسد آیین‌های دیگر انقلابی، همانند راهپیمایی‌ها، شکل پیشرفته‌تری از مناسک هیاتی هستند، که در آن نمایش قدرت سیاسی بروز پیدا می‌کند.

از لحاظ نهادسازی نیز نهادی همانند بسیج از نظر ساختار مشابهت زیادی با هیات دارد و در همان مراکز قدرت هیات‌ها، یعنی

مساجد، اصناف و گروه‌های سنی ایجاد شده است.

هویت‌یابی از راه هیات‌ها

مساله قدرت در هیات‌ها تنها منحصر به اکثریت جامعه نیست. به جز این که جامعه‌پذیری بسیاری از افراد از مسیر هیات‌های مذهبی می‌گذرد، گروه‌های اجتماعی نیز برای هویت‌یابی خود به هیات‌ها تمسک می‌جویند. هیات‌های اقلیت‌های قومی نمونه‌ی مشخصی از این هویت‌یابی است؛ مثلاً هیات ترک‌های مقیم تهران، یا هیات گراشی‌های کیش، نقش مهمی در نزدیک کردن اعضای اقلیت به یکدیگر دارند و هویت این افراد را در جامعه‌ی بزرگ‌تر تثبیت و حفظ می‌کند.

مقصود از گروه‌های کوچک‌تر ممکن است از نظر مکانی یا سنی باشد. جالب است در محلاتی از گراش همانند مسکن مهر یا شهرک فرهنگیان، پیش از آن که هیچ یک از نهادهای اجتماعی مانند مسجد، مدرسه یا مرکز فرهنگی دایر شده باشد، هیات‌ها تاسیس شد. گویی یک محله بدون یک هیات هیچ‌گاه دارای هویت مستقلی نیست.

تعدد هیات‌های سینه‌زنی بوشهری و شور نیز نمونه دیگری از هویت‌جویی در میان گروه‌های اجتماعی است. جوانانی که در هیات‌های دیگر جایگاه تعریف‌شده‌ای ندارند و یا برای رسیدن به حلقه‌ی اصلی در سلسله‌مراتب هیات‌های دیگر، باید سال‌ها منتظر بمانند، با تاسیس هیات‌های تازه، نقش‌آفرینی اجتماعی را تمرین می‌کنند. با وجود مخالفت‌های شدید با زیاد شدن تعداد هیات‌ها، به نظر نمی‌رسد این روند تغییر یابد، زیرا که هیات‌های مذهبی با توجه به تاثیر زیاد و

مقبولیت خود، ساده‌ترین راه برای هویت‌یابی گروه‌های اجتماعی است.

فرصتی اجتماعی برای همه

چرا جوانان به جای تاسیس تیم‌های ورزشی یا گروه‌های مردمنهاد اجتماعی، به سراغ ایجاد و عضویت در هیات‌ها می‌روند؟ مهم‌ترین مزیت هیات‌ها، تثبیت جایگاه آنها در جامعه و خانواده است. جوانان برای عضویت در گروه‌های دیگر باید بتوانند رضایت خانواده‌های خود را جلب کنند، اما هیات‌ها کمتر گرفتار گیرهای نهادهای اجتماعی دیگر هستند و حتی خانواده‌ها و دیگر نهادهای اجتماعی، اعضای خود را تشویق می‌کنند که به عضویت هیات‌ها درآیند.

بخشی از آسیب‌های مرتبط با هیات‌های عزاداری نیز از همین‌جا ناشی می‌شود. بسیاری از نیازهای روحی و اجتماعی جوانان، مانند دیده شدن، رقابت و نمایش، که باید در گروه‌های دیگر مانند تیم‌های ورزشی یا گروه‌های هنری محلی راهی برای بروز پیدا کند، به سمت هیات‌ها کشیده می‌شود. در واقع در غیاب نهادهای دیگر، هیات‌ها به محلی برای نمایش، شب‌نشینی و حتی موسیقی تبدیل می‌شود، چیزی که در نگاه سنتی به عزاداری، به عنوان «آسیب‌ها و ناهنجاری‌های عزاداری» نامیده می‌شود.

عزاداری محرم فرصتی برای همه است تا گفتمان خود را عرضه کنند. هر قدر گروه‌های غالب و قدرتمند از این فرصت برای نمایش قدرت استفاده می‌کنند، گروه‌های حاشیه‌ای نیز بی‌کار نیستند. جالب‌ترین نمونه در این دسته، زنان و جوانانی هستند که پوشش آنها در حالت عادی مطلوب حاکمیت نیست، اما از این فرصت برای دیده شدن و حتی اعتراض ضمنی استفاده می‌کنند. قدرت تنها در انحصار قدرت‌مندان نیست، بلکه توزیع نامتقارنی دارد. به همین علت، در فضای نیمه‌آزاد به وجود آمده در عزاداری‌ها، هر

کدام از افراد یا گروه‌ها سعی می‌کنند بهترین نمایش قدرت خود را داشته باشند. این فرصت بروز قدرت که در دیگر حضورهای اجتماعی در اختیار گروه‌های معدودی است، در ایام عزاداری برای همه فراهم می‌شود. جایی که همه هستند و بر اساس یک سنت قدیمی، همه حق دارند باشند. با اتکا به همان روایت ابتدایی، حتی متولیان رسمی دین هم به سختی می‌توانند در اینجا گروهی را حذف کنند. با درک همین اختیار عمل به وجود آمده است که هر فرد یا گروه از این فرصت استفاده می‌کند.

هیات به عنوان متنی برای خوانش قدرت

این یادداشت درچه‌ای برای گشودن این موضوع بود که با دیدن و درک دقیق «هیات‌ها» می‌توان درک بهتری از «قدرت‌های اجتماعی» پیدا کرد. این همان چیزی است که «هیات» را به عنوان «متن» قابل خواندن می‌کند. یک نظام قوی نشانه‌ها که به سرعت با توجه به تحولات اجتماعی به‌روزرسانی می‌شود. در همین ده روز، با کمی دقت می‌توان جایگاه اجتماعی و قدرت بسیاری از افراد را درک کرد و در مرحله‌ی بعد، با کشف جایگشت افراد در هیات و ارتباط هیات‌ها با یکدیگر، به درک بهتری از «ساختار قدرت» در جوامع بزرگ و کوچک رسید.

در این چارچوب که هیات‌ها و عزاداری، فرصتی برای تعامل نشانگانی نهادهای قدرت است، می‌توان درک بهتری از جایگاه هیات‌ها داشت و حتی آنان را آسیب‌شناسی کرد. با وجود چالش‌ها و انحراف‌ها، عزاداری محرم در طول بیش از هزار سال در ایران توانسته است خود را با شرایط دوران تطبیق دهد. عزاداری محرم آیینی برای پاس‌داشت امام شهیدان (ع) است که از خلال آن، آدم‌ها جایگاه اجتماعی خود را می‌شناسند و قدرت هر فرد و نهاد مشخص می‌شود. ■

پیاز تحلیل



مسعود غفوری

«این متن را تحلیل کنید.»

با شنیدن این جمله، معمولا چیزی که در ذهن ما مجسم می‌شود، یک کلاس درس است و استادی که یک برگه را بین دانشجویان توزیع می‌کند تا آن را بررسی کنند. مثلا شعری را باید بخوانند و نکات قوت و ضعف آن را مشخص کنند. زیبایی‌های آن را تشریح کنند، صنایع ادبی به کار رفته را بیرون بکشند، و روی اشتباهات احتمالی دست بگذارند. یا مثلا مقاله‌ای را بخوانند و فن بیان و بلاغت و شیوهی بحث نویسنده را مشخص کنند و میزان تأثیرش بر خواننده را تخمین بزنند. هر چه که باشد، با متن

مثل یک گل رفتار می‌شود که به قولی زیر انگشتان تشریح می‌پژمرد و به قولی باید خوشبو باشد یا خوش‌رنگ و چشم‌نواز. در غیر این صورت، آن متن اصلا قابل تحلیل نبود، و استاد آن را سر کلاس نمی‌آورد تا تحلیل بشود! متن‌ها ارزش‌گذاری می‌شوند، و «متن خوب» و «متن بد» از هم جدا می‌شود. متن‌های بد را کسی به حساب نمی‌آورد. **هدف:** فهمیدن آن متن، دسته‌بندی متن‌ها و در نهایت لذت بردن از زیبایی‌های متن‌های خوب. این تصویری آشنا و نسبتا قدیمی از تحلیل متن است. بگذرید کمی جلوتر برویم.

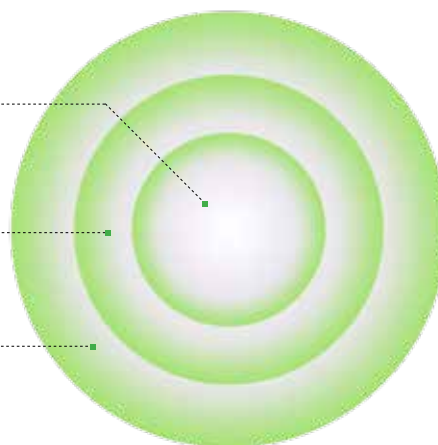
«این متن را تحلیل کنید.»

کسانی که با علوم زبان‌شناسی و تحلیل محتوا آشنا هستند، با شنیدن این جمله تصویر دیگری در ذهن مجسم می‌کنند،

چون آنها روی کلمه‌ی «تحلیل» تمرکز بیشتری می‌کنند. تحلیل متن برای آنها چیزی شبیه به مهندسی معکوس یک ماشین است. آنها متن را مثل یک سیستم در نظر می‌گیرند که با کمک و همکاری همه‌ی اجزایش کار می‌کند. پس کاری که تحلیل‌گر می‌کند این است که این سیستم را آرام آرام باز کند، و ببیند هر کدام از این قطعات چه خصوصیتی دارد و چطور این قطعات کنار هم نشسته‌اند. در نظر آنها، هر کلمه‌ای و حتی هر حرف یا نشانه‌ای که در متن می‌آید، در حکم یک قطعه است که در یک سیستم جاگذاری می‌شود. این کلمه یا نشانه باید با کلمات و نشانه‌های دیگر درون متن مرتبط و هم‌خوان باشد و به معنای متن کمک کند، همان‌طور که هر قطعه‌ای در سیستم به حرکت آن سیستم کمک می‌کند. پس منظور از تحلیل متن، باز کردن و

تکه‌تکه کردن متن و سر در آوردن از ساز و کار آن است. ولی زبان‌شناسان خیلی زود فهمیدند که هر سیستم درون یک سیستم دیگر قرار می‌گیرد و از آن طریق کار می‌کند؛ مثلا سیستم کولر یک اتوموبیل باید درون یک اتوموبیل کار کند، که خودش درون یک سیستم بزرگ‌تر یعنی شبکه خیابان‌های شهری حرکت می‌کند، که خودش درون شبکه حمل و نقل قرار دارد، و ... پس هر متن هم درون متن بزرگ‌تر یا قبل از خودش قرار می‌گیرد و از آن طریق معنا دار می‌شود. پس تحلیل هر متن، به نوعی تحلیل متن‌های دیگر هم هست. پس تحلیل‌گر در واقع از طریق تحلیل یک متن، می‌خواهد از نحوه‌ی کار و معنا دار شدن متن‌های دیگر هم سر در بیاورد. مُشت نمونه‌ی خروار. حداقل نتیجه‌ی این تودرتو بودن متن‌ها این است که دیگر نمی‌توان آنها را ارزش‌گذاری کرد و یکی را خوب و یکی را بد دانست. یعنی تحلیل‌گر کاری به این ندارد که متن زیباست یا نه، صحیح است یا نه، فکر خوبی پشت‌اش دارد یا نه. تحلیل‌گر با آچار و پیچ‌گوشتی بالای سر متن ایستاده است و برایش فرقی نمی‌کند موتور یک ژبان را پیاده می‌کند یا یک بنز را. بالاخره هر دو کار می‌کنند، مگر نه؟ **هدف:** تعیین این که آن متن چگونه حرفی را که می‌خواهد بزند می‌زند. این تحلیل‌گران می‌خواهند از طریق تحلیل متون بفهمند که زبان چطور کار می‌کند و چطور معنی را منتقل می‌کند.

- بررسی زبان متن
 - سطح توصیفی: متن چه شکلی است؟
- بررسی تأثیرات متن
 - سطح تفسیری: متن در کل چه می‌گوید؟
- بررسی واقعه‌ی گفتگویی
 - سطح توضیحی: چرا متن این‌گونه است؟



دیباگرام ۱: سه مرحله تحلیل انتقادی گفتمان

متن مثل پیاز است. لایه لایه است؛ چشم را اذیت می‌کند؛ و اگر خام و تنها باشد، اصلا نمی‌توان آن را خورد. ولی وقتی با مواد غذایی دیگر ترکیب شود، چیز دیگری می‌شود و طعم و بوی متفاوتی را هم به خود می‌گیرد و هم به غذا می‌دهد.

متن را می‌شکافد و تکه‌تکه می‌کند تا سر از نحوه‌ی کار زبان متن در بیآورد. اما در سطح دوم، تحلیل‌گر کمی سرش را بالاتر می‌آورد تا ببیند این متن کجا نوشته شده، چگونه منتشر شده، و خوانندگان چگونه آن را درک می‌کنند. عین یک یک بازرسی که می‌خواهد بدانند فلان کالای مصرفی کجا و چگونه تولید شده، چگونه پخش شده، و چگونه مصرف می‌شود. مثلاً تحلیل‌گر به دنبال این است که ببیند همین مقاله که می‌خوانید، برای چه مجله‌ای نوشته شده و به چه قصدی نوشته شده و چگونه از طرف شما خوانندگان درک می‌شود.

و در سطح سوم، تحلیل‌گر از این هم فراتر می‌رود و به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و فرهنگی متن می‌پردازد. اینجا پای هر نوع نظریه‌ای به متن باز می‌شود، از نظریات فوکو درباره‌ی قدرت و گفتمان، تا نظریات بوردیو درباره سرمایه فرهنگی، تا نظریات گرامشی درباره هژمونی و غیره (همین‌جا بگوییم که منظور از قدرت در مفهوم فوکویی، دولت یا حکومت نیست، بلکه مجموعه‌ای از نقاط غیرمتمرکز و سیال است که جاهای مختلف جامعه حضور دارد). هر متن، چه دل‌نوشته یک دانش‌آموز دبستانی باشد چه سخنرانی رییس‌جمهور، چه ارتباط‌های مستقیم و غیرمستقیم با وجوه مختلف فرهنگ و اجتماع و سیاست یک جامعه برقرار می‌کند و از آنها تغذیه می‌کند. حتی به نظر تحلیل‌گران، حتی ساده‌ترین متن‌ها هم حاوی معناها و حامل پیام‌های بسیار مختلف هستند که با طبقات و ایدئولوژی‌های مختلف جامعه مرتبط هستند. مثلاً می‌بینید

نحوه‌ی عضو شدن در هیات‌های عزاداری. به همه‌ی اینها می‌توان به چشم «متن» نگاه کرد، متنی که مثل یک سیستم معنادار عمل می‌کند، که اجزایی دارد که در حکم کلمات متن هستند، و با انتخاب و جابه‌جایی هر کدام از آن قطعات/کلمات، معنای سیستم/متن تغییر می‌کند. این مقاله‌ای که الان می‌خوانید یک متن است، و همچنین مجله‌ای که در آن چاپ شده، و همچنین موسسه هفت‌برکه که آن را منتشر کرده، و کل سیستم انتشار مطبوعات در کشور، و کل سیستم خبررسانی دنیا. هر متنی درون متن دیگری جا می‌گیرد، و بر اساس آن معنادار می‌شود. بدین ترتیب، همه‌ی جهان تبدیل به یک متن می‌شود که متن‌های دیگر درون آن قرار می‌گیرند و بر اساس آن معنادار می‌شوند.

و خوب، این تازه نصف آن معادله دووجهی است! یک نفس عمیق بکشید تا به نصف دیگر، یعنی «تحلیل» هم برسیم.

وقتی مفهوم «متن» این قدر گسترده می‌شود که همه چیز را در بر می‌گیرد و هر متن به هر جای دیگری سرک می‌کشد، مفهوم تحلیل هم به همان نسبت گسترده و پیچیده می‌شود و تحلیل‌گر هم مدام پایش را از گلیم متن مورد نظر درازتر می‌کند. او نه تنها می‌خواهد ببیند متن «چه می‌گوید»، بلکه می‌خواهد بداند «چطور می‌گوید»، و «چرا می‌گوید» و اصلاً «چرا اینطوری می‌گوید!»

به عبارت دقیق‌تر، تحلیل‌گر به متن در سه سطح به‌هم‌پیوسته نگاه می‌کند: سطح اول، همان سطح تحلیل گفتمان است که

این تصویر در حیطه‌ی «تحلیل گفتمان» است. با وجود این که علوم زبان‌شناسی تحول بزرگی در نحوه‌ی تحلیل متون به وجود آوردند، اما هنوز هم تحولات دیگری در راه است. زبان‌شناس‌ها از همان ابتدا هم قصد داشتند که تعریف و تصور ما از «متن» را کاملاً عوض کنند. چطور؟

«این متن را تحلیل کنید.»

الآن دیگر معادله دووجهی شد! الآن دیگر نه تنها متن، آن متن قدیمی نیست، بلکه تحلیل هم آن تحلیل قدیمی نیست. زبان‌شناسان و بسیاری از متفکران علوم انسانی وقتی کلمه‌ی متن را می‌شنوند، تنها به یک «نوشته روی کاغذ» فکر نمی‌کنند. متن برای آنها تعریف بسیار گسترده‌تری دارد. آنها به هر چیزی که بتوان مثل یک سیستم معنادار تحلیلش کرد و قطعاًش را جدا کرد و سازوکارش را توضیح داد، کلمه‌ی متن را اطلاق می‌کنند.

مثلاً نحوه‌ی لباس پوشیدن ما یک متن است: ما در موقعیت‌های مختلف، لباس‌های مختلفی را انتخاب می‌کنیم و هر قطعه لباس را با قطعه مناسب خودش می‌پوشیم و همیشه می‌خواهیم از طریق همین لباس پوشیدن، حرفی بزنیم و معنایی برسانیم. برای رفتن به یک مهمانی دوستانه، لباس راحت می‌پوشیم، مثلاً تی‌شرت و شلوار جین، تا صمیمی بودن خودمان را برسانیم؛ اگر لباسی رسمی مثل کت و شلوار و پاپیون بپوشیم، حتماً می‌خواهیم موضوع دیگری را برسانیم. در مقابل، برای رفتن به ملاقات یک شخص برجسته، لباس رسمی‌تر، مثلاً

حالا همین مثال لباس پوشیدن را به تمام چیزهای دیگری که می‌توانید فکرش را بکنید (و حتی چیزهایی که فکرش را نمی‌کنید) تعمیم بدهید، از فیلم و موسیقی تا نقاشی و دیگر هنرها، از نحوه‌ی رانندگی تا غذا پختن و غذا خوردن، از هدیه دادن و هدیه گرفتن تا رفتار با کودکان و پیران، از نحوه‌ی رفتار در شبکه‌های اجتماعی موبایلی تا

زبان‌شناسان و بسیاری از متفکران علوم انسانی وقتی

کلمه‌ی متن را می‌شنوند، تنها به یک «نوشته روی کاغذ»

فکر نمی‌کنند. متن برای آنها تعریف بسیار گسترده‌تری

دارد. آنها به هر چیزی که بتوان مثل یک سیستم معنادار

تحلیلش کرد و قطعاًش را جدا کرد و سازوکارش را

توضیح داد، کلمه‌ی متن را اطلاق می‌کنند.

یک تحلیل‌گر که متن یک آگهی تلویزیونی را تحلیل می‌کند، یک دفعه شروع می‌کند به بحث درباره‌ی جامعه‌ی پست‌مدرن مصرف‌گرا و و رابطه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی با قدرت. یا ممکن است وسط خواندن یک نقد روی یک داستان کوتاه به ظاهر ساده، به یک‌باره خودتان را در میان سیل اصطلاحاتی از قبیل مبارزه طبقاتی، هژمونی طبقه حاکم، شیوه‌ی چرخش سرمایه اجتماعی و فرهنگی و ... ببینید.

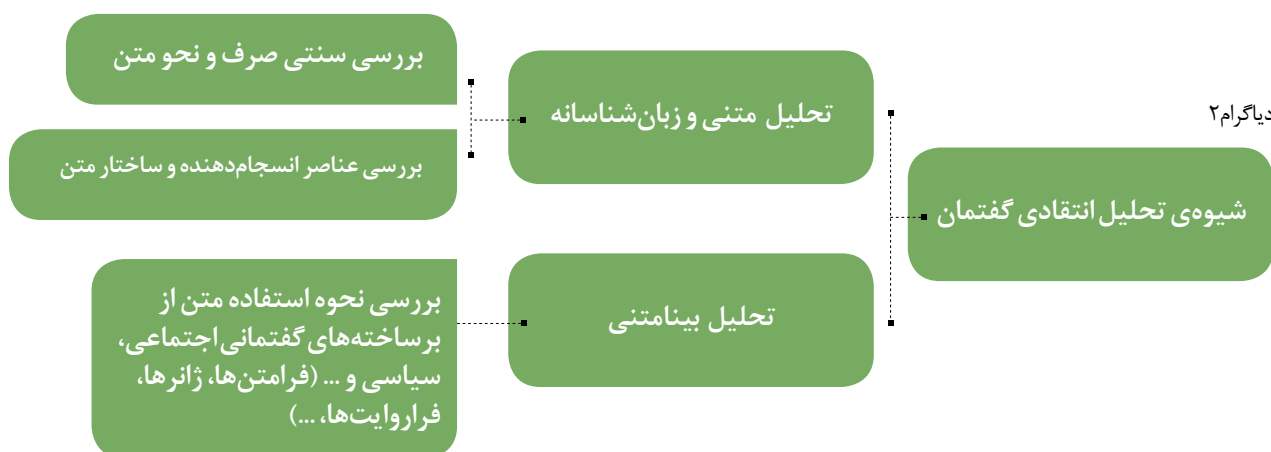
تا حدی به شما حق می‌دهم. با این توضیحات بسیار خلاصه، شاید به نظر برسد این سطح‌های دوم و سوم تحلیل، زیاده‌روی و از سرِ بیکاری هستند، ولی باید یادآوری کنم که اینجا دیگر با متن مثل یک گل رفتار نمی‌شود که فقط زیبایی و خوشبویی‌اش مهم باشد؛ و مثل یک ماشین هم نیست که فقط نحوه‌ی کار کردنش زیر

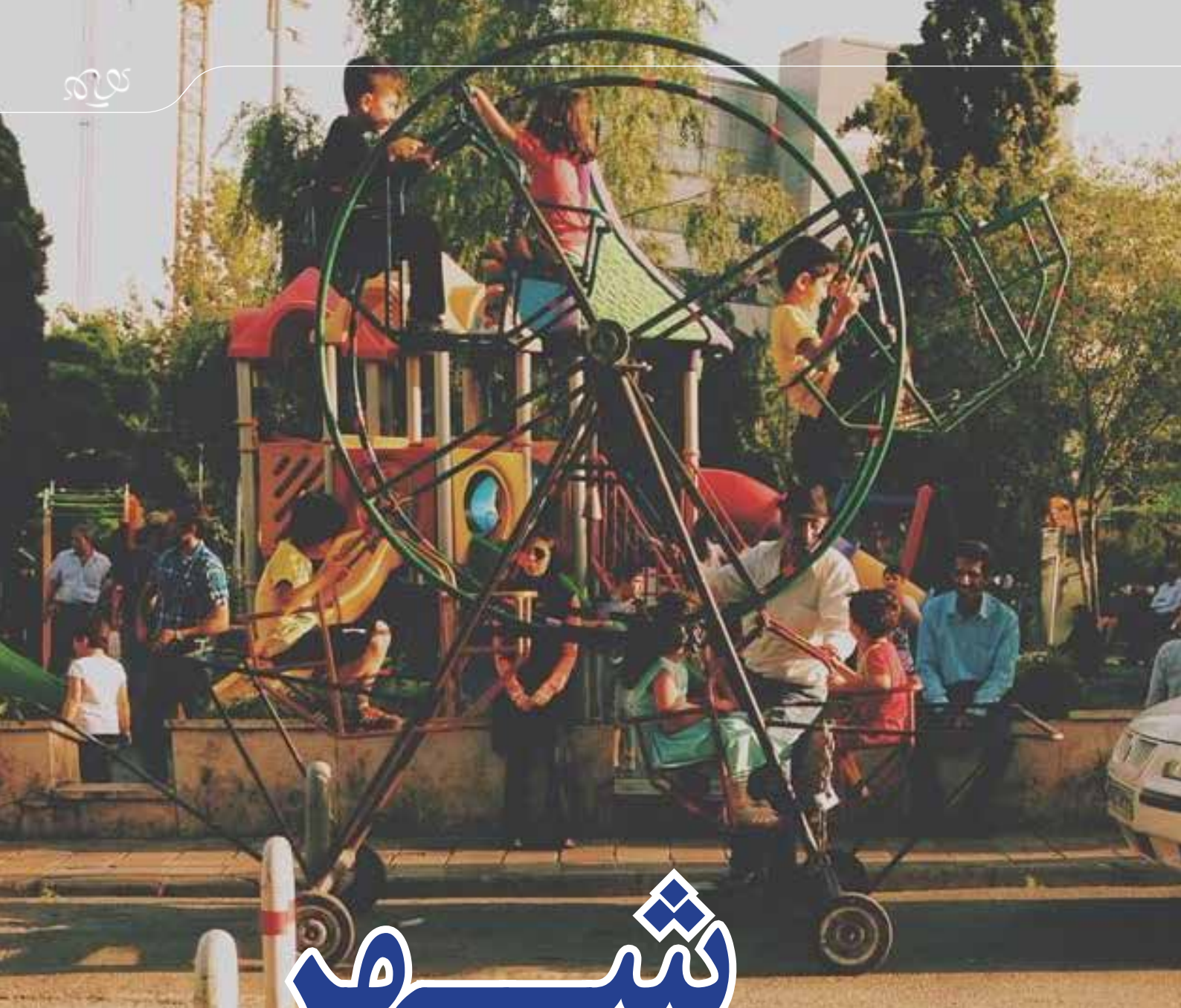
ذره‌بین برود. اینجا متن مثل پیاز است. لایه‌لایه است؛ چشم را اذیت می‌کند؛ و اگر خام و تنها باشد، اصلاً نمی‌توان آن را خورد. ولی وقتی با مواد غذایی دیگر ترکیب شود، چیز دیگری می‌شود و طعم و بوی متفاوتی را هم به خود می‌گیرد و هم به غذا می‌دهد. در واقع در این مرحله‌ی سوم، به بحث «تحلیل گفتمان»، کلمه‌ی بسیار پر معنا و دردسرساز «انتقادی» هم اضافه می‌شود، و علمی به وجود می‌آید با عنوان «تحلیل انتقادی گفتمان». اینجا دیگر هر متن، نماینده‌ی یک (یا چند) گفتمان است و باید از دیدگاهی انتقادی تحلیل شود. **هدف:** بزرگ‌ترین تحلیل‌گران انتقادی گفتمان می‌گویند هدف ما رسیدن به «عدالت» است. آنها اعتقاد دارند وقتی هر متن را در این سه سطح تحلیل می‌کنیم، همه‌ی پیام‌های پنهان و پنهان متن را از آن بیرون می‌کشیم

و جلوی چشم مخاطب قرار می‌دهیم. مثلاً می‌گوییم ببینید، فلان آگهی تلویزیونی که ظاهراً فقط می‌خواهد به شما یک ماشین لباس‌شویی را معرفی کند، در واقع دارد نگاهی پدرسالارانه به نقش زنان در جامعه را تبلیغ می‌کند؛ یا فلان عکس که ظاهراً برای ستایش کارگران زحمت‌کش شهرداری منتشر شده، خودش در واقع همان نگاه متکبرانه و بالادستی را نسبت به این قشر دارد. این متن‌ها سعی می‌کنند باطن خودشان را با ظاهر جذاب و معصومانه بپوشانند، و وظیفه ما تحلیل‌گران این است که از این فریب‌کاری‌ها پرده برداریم. آنها اعتقاد دارند که وقتی مخاطبان عادت کردند که با دیدی شکاک و انتقادی به این متن‌ها نگاه کنند، دیگر گول ظاهر آنها را نخواهند خورد، و در نتیجه دید بهتر و کامل‌تری از دنیای اطرافشان پیدا خواهند کرد. از

طرفی دیگر، بسیاری از متن‌ها هم به وسیله‌ی همین تحلیل انتقادی، از انحراف و گمراهی نجات پیدا می‌کنند. برای مثال، رسانه‌ها بیشتر از هر متن دیگری در معرض تحلیل انتقادی قرار می‌گیرند. با این کار، نه تنها غرض‌ورزی‌ها و انحرافات رسانه‌های مُغرض برای مخاطبانشان رو می‌شود، بلکه مسیر برای رسانه‌های بی‌غرض و معتدل تر هم روشن‌تر می‌شود، چون متوجه اشتباهات و لغزش‌های خودشان می‌شوند و در صدد رفع‌شان برمی‌آیند. در نهایت، این به نفع همه است، و مخصوصاً به نفع عدالت.

تحلیل انتقادی گفتمان یک شیوه‌ی نگاه به جامعه و دنیاست. قصد نهایی‌اش این است که نشان دهد اگر می‌خواهیم جامعه و دنیای بهتری داشته باشیم، باید سعی کنیم آن را بهتر و کامل‌تر درک کنیم و بعد در پی تغییر باشیم ■





شهر

بانوان نیک اندیش گراش ■ گزارش ■ فاطمه یوسفی

گراش نیازمند سازمان‌های مردم نهاد است ■ یادداشت ■ عزیز نوبهار

ناباروری درمان پذیر است ■ یادداشت ■ مهدی محسن‌زاده

اولین اشتباهم، اولین پک بود ■ گزارش ■ راحله بهادر



بانوان نیک اندیش گرایش کردهم آید!

|| فاطمه یوسفی

بلوار سرداران، مطب سابق دکتر عبدالهی

خانمی با روپوش سفید در را نیمه‌باز می‌کند. یک ظرف پر از سمبوسه‌های قیفی که به زیبایی چیده شده را در دست دارد. از من می‌خواهد ظرف را از او بگیرم و به همکارش که در اتاق فروش بود، برسانم. سمبوسه‌ها را می‌گیرم و در اتاق فروش منتظر می‌مانم تا با مسئول انجمن بانوان نیک‌اندیش

گرایش ملاقات کنم. دو یخچال بزرگ که در قفسه‌های آن انواع مواد خوراکی با نظم خاصی چیده شده و میزی که گوشه‌های از اتاق را اشغال کرده، توجه‌ام را جلب می‌کند. رنگ و شکل میز به خاطر اقسام هنرهای دستی که روی آن تلبیس شده، قابل تشخیص نیست. سرم را برمی‌گردانم و نگاهم به طاقچه‌ای می‌افتد که با ترشی‌جات پر

شده است. حیف که نمی‌شد به آنها ناخنک زد!

پنج شش خانم وارد اتاق می‌شوند و به سمت خانم فروشنده‌ای که پشت میز نشسته می‌روند و می‌گویند: «برای گرفتن سفارش‌هایمان آمده‌ایم. آماده است؟» او در حالی که با یک دست گوشی تلفن را نگه داشته و با دست دیگرش مطلبی را یادداشت می‌کند، با اشاره سر می‌گوید بله. و آنها نیز روی صندلی منتظر می‌مانند تا سفارش‌هایشان را تحویل بگیرند. به طرفشان می‌روم و می‌پرسم چطور با این انجمن آشنا شده‌اند؟ می‌گویند: «تعریفش را از همسایه‌ها شنیدیم و چند بار که از این‌جا خرید کردیم، فهمیدیم بی‌راه نگفته‌اند و کارهایشان واقعا تعریفی است.»

بالاخره لیلا مقامی، مسئول انجمن بانوان نیک‌اندیش می‌رسد و ما را به قسمت دیگر موسسه که با پارتیشن از قسمت فروشگاه مجزا شده است می‌برد. وارد اتاقی می‌شویم که چند چرخ خیاطی در گوشه‌های آن گذاشته شده و کف اتاق پر است از تکه‌پارچه و رشته‌های رنگی. روی صندلی و پشت میز چرخ خیاطی می‌نشینیم و آماده می‌شویم تا بحث را شروع کنیم که فوزیه اسعدی هم از راه می‌رسد و با زبان محلی می‌گوید:

«ترجیح اتم گراشی حرف بنم»
ترجیح می‌دهم گراشی صحبت کنم.

مقامی: ضرورت وجود یک مرکز کارآفرینی در گراش

لیلا مقامی که در حال حاضر دبیر ادبیات دبیرستان امام رضا (ع) است، بحث را شروع می‌کند: «از پانزده سال پیش، وقتی که با دکتر عبدالهی ازدواج کردم و به گراش آمدم، ضرورت وجود یک مرکز کارآفرینی را در گراش احساس کردم. متأسفانه در گراش محیط بسته است و به دلیل فضای فرهنگی و اجتماعی که در شهر حاکم است، فضا برای اشتغال خانم‌ها علی‌رغم استعداد و هنرهای فراوانی که دارند، محدود است. می‌بایست محیطی ایجاد می‌شد که این استعداد و هنر شکوفا شود و بانوان گراشی بتوانند هنر خود را ارائه بدهند.»

به این ترتیب، از حدود شش ماه پیش خانم مقامی با هم‌فکری دوستان به فکر راه‌اندازی یک موسسه می‌افتند. فوزیه اسعدی، راضیه اسعدی، سعیده باقری، راضیه مدرسی، سکینه زینل‌پور، خدیجه زارعی، اشرف سعادت، ناهید انصاری و طلعت علی‌پور دوستانی بودند که برای شروع کار اعلام همکاری می‌کنند، و الان هم

می‌روم و از او می‌خواهم چند لحظه وقتش را به ما بدهد. ولی او قبل از این که سوالی بپرسم، می‌گوید: «می‌دانم می‌خواهی چه چیزهایی بپرسی! ما از مدیران موسسه راضی هستیم و صبح‌ها از ساعت ۸ تا ۱۳ و بعدازظهرها از ساعت ۱۷ تا ۲۰:۳۰ ساعات کاری ماست و روزهای تعطیل هم تعطیل‌ایم. البته چون تعداد ما زیاد است، به صورت شیفتی در روزهای زوج و فرد کار می‌کنیم، اما آن‌قدر فضای این محیط را دوست داریم و از آن روحیه می‌گیریم که گاهی روزهایی که شیفت ما نیست هم به موسسه می‌آییم و به مدیران می‌گوییم حاضریم روزهایی که نوبت ما نیست، بدون دریافت حقوق سر کار حاضر باشیم! راستش را بخواهید دریافت حقوق و داشتن شغل مهم است، اما یک طرف دیگر ماجرا، که می‌توانم بگویم مهم‌ترین قسمت هم هست، مشغولیتی است که برای ما ایجاد می‌کند و باعث می‌شود ما مدیریت زمان بیشتری داشته باشیم و دوستان جدید پیدا کنیم.»

می‌پرسم شاغل بودن شما را از کارهای روزمره‌تان عقب نمی‌اندازد؟ سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «اصلاً. تازه باعث می‌شود ما کارهایمان را با برنامه‌ریزی دقیق‌تر و نظم بیشتری انجام دهیم و در کنار کارهای شخصی به شغلان هم برسیم. پیشنهاد من به خانم‌های گراشی هم این است که سعی کنند صرفاً مصرفی و متکی نباشند.»

به عنوان سوال آخر از آنها می‌خواهم تا مشکلاتشان را مطرح کنند و آنها این‌گونه شروع می‌کنند: «نداشتن هواکش برای آشپزخانه، نداشتن فر صنعتی و گاز و همچنین نبود فضای بزرگ‌تر برای کار؛ و مشکلاتی که برای پیگیری برچسپ و بارکد برای محصولات موسسه سر راهمان است، از جمله مشکلاتی است که فعلاً با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنیم.»

حس می‌کنم توقف بیش از این مانع کسب است! اما خاطره‌ی خوش من از این گزارش آن جایی تکمیل شد که مدیر موسسه با یک ظرف سمبوسه‌ی قیفی و پیتزای خانگی به طرفمان آمد و از من خواست آنها را به عنوان هدیه‌ی موسسه قبول کنم و با خود ببرم. ■

بیشتر به صورت تلفنی و با تماس به شماره‌ی ۵۲۴۴۴۸۸۹ است، اما بعضی‌ها هم حضوری، یعنی با آمدن به آدرس بلوار سرداران (کمربندی)، کوچه‌ی جانباز وفايي فرد، مطب سابق دکتر عبداله‌ی، سفارش‌های خود را به ما می‌دهند.»

مقامی استاندارد بالایی را که برای تحویل سفارش‌ها رعایت می‌کنند یادآوری می‌کند: «ما معمولاً سعی می‌کنیم در قسمت آشپزی از مواد درجه یک استفاده کنیم. مثلاً در ساخت انواع ترشی، توجه داریم که مواد اولیه‌ی آن استاندارد و باکیفیت باشد و البته کارشناسان بهداشتی هم روی کار ما نظارت دارند.» و این خاطره از دکتر عبداله‌ی را به عنوان تاییدی بر این حرف تعریف می‌کند: «خانم‌ها داشتند «بالاتوه» (نوعی نان محلی) درست می‌کردند و برای ساخت آن جوهر مصنوعی به کار می‌بردند، که دکتر عبداله‌ی از راه رسید و تذکر داد که رنگ‌های مصنوعی سرطان‌زا است. از آن به بعد، ما از گل‌رنگ، زعفران و زرده تخم‌مرغ و رنگ‌های طبیعی دیگر استفاده می‌کنیم.»

ظرفیت تکمیل است، اما ...

سوال بعدی‌ام قاعداً این است که خانم‌های جویای کار چطور می‌توانند با شما همکاری داشته باشند؟ مقامی می‌گوید: «متأسفانه چون در حال حاضر فضای کمی داریم، ظرفیت تکمیل است و نمی‌توانیم کسی را استخدام کنیم. اما برای افرادی که شرایط و مشکلات خاصی داشته باشند، می‌توانیم استثناً قائل شویم و آن‌ها را استخدام کنیم. بقیه‌ی متقاضیان نیز می‌توانند ثبت‌نام کنند تا با انصراف یکی از اعضا، آنها در اولویت برای استخدام باشند.»

کارکنان: روزهای غیر شیفت خودمان هم می‌آییم!

از مسئولین موسسه اجازه می‌گیرم که سری به کارکنان موسسه بزنم و با آنها نیز گفت‌وگویی داشته باشم. آنها نیز قبول می‌کنند. با هم وارد اتاقی می‌شویم که چند خانم با سرعت مشغول انجام کار هستند. پس به طرف آشپزخانه می‌رویم. چند خانم در حال قالب زدن نان بودند و چند نفری نیز مواد غذایی آماده شده را بسته‌بندی می‌کردند. به طرف یکی از آنها

آن، درآمدی کسب کنند. اما هدف بلندمدت ما آموزش است. در حال حاضر فضا برای آموزش این هنرها در موسسه فراهم نیست، اما اگر جای مناسبی پیدا شد، با گسترش موسسه بر روی فضای آموزشی آن نیز تاکید خواهیم کرد تا علاوه بر اشتغال‌زایی، محیطی برای فراگیری مهارت برای دیگر بانوان مشتاق نیز فراهم شود. در همین چند مدت کوتاه هم اعضای موسسه خیلی از هنرها و فوتوفن‌های همدیگر را یاد گرفته‌اند و از این طریق بالتبع کیفیت کارشان نیز بالا می‌رود، که این در واقع به نفع خود موسسه هم است.»

آشپزی و خیاطی، موفق‌ترین فعالیت‌ها

از آنها می‌خواهم فعالیت‌های موسسه را بیشتر معرفی کنند و بگویند در حال حاضر در کدام رشته‌ی هنری فعال‌ترند؟ «آشپزی، خیاطی به صورت سفارش عمده، شیرینی‌سازی، قلاب‌بافی، بافتنی، جعبه‌سازی و فعالیت‌های دیگر. اما فعلاً در آشپزی و خیاطی موفق‌تر بوده‌ایم. مثلاً در برنامه‌ی المپیاد قرآنی که چند مدت قبل در شهرستان برگزار شد، آماده کردن مواد برای پذیرایی از مهمانان بر عهده‌ی موسسه‌ی ما بود که خوشبختانه مورد رضایت مسئولین برگزاری المپیاد قرار گرفت. یا مثلاً در قسمت خیاطی، برای مدارس سفارش‌های عمده گرفته‌ایم. برای ماه رمضان هم برنامه‌های خوبی در نظر داریم.»

می‌پرسم از چه طریق سفارش می‌گیرید و آیا تا به حال برای موسسه تبلیغ هم کرده‌اید؟ مقامی در جواب می‌گوید: «فرصتی برای تبلیغات نداشته‌ایم. البته وقتی که کار خوب باشد، خودش به منزله‌ی تبلیغات است. ما حتی از شهرهای هم‌جوار هم سفارش داشته‌ایم. سفارش‌ها

به استثنای چند نفری که به مرور و به خاطر مشغله‌های شخصی کمتر با این گروه همراه‌اند، بقیه‌ی خانم‌ها اعضای هیات مدیره‌ی انجمن بانوان نیکاندیش گراش را تشکیل می‌دهند. مقامی ادامه می‌دهد: «وایل تصمیم داشتیم فروشگاه هفتگی یا فروشگاه سیار راه بیندازیم، اما وقتی که مطب همسرم، دکتر عبداله‌ی، به بیمارستان امیرالمومنین (ع) منتقل شد، ما این مکان را برای شروع کار در اختیار داشتیم. بالاخره با کمک خیرین از جمله جواد اکبری و حاج حسن حسینی، وسایل مورد نیاز مثل یخچال، فریزر، کولر، چرخ خیاطی، گازگوشی، حصارکشی خانه و ... آماده شد و بیست و پنجم بهمن سال ۹۱ با استخدام بیست و سه نفر، انجمن بانوان نیکاندیش گراش کار خود را آغاز کرد.»

فوزیه اسعدی هم وارد صحبت می‌شود و از سختی‌های شروع کار می‌گوید: «البته به همین راحتی‌ها هم نبود. ما می‌بایست برای هر کدام از اعضای انجمن مجوز مشاغل خانگی و کارت سلامت می‌گرفتیم. سه چهار ماه اول حتی نمی‌توانستیم حقوق اعضا را پرداخت کنیم. اما به مرور که کارمان تا حدودی بین مردم گرفت، رفته‌رفته شرایط بهتر شد.» اسعدی از نتیجه تلاششان راضی به نظر می‌رسد: «حالا همه‌ی اعضا در کنار هم مثل یک خانواده هستیم و جو صمیمی و عاطفی در بین اعضا وجود دارد. کارها تقسیم می‌شود و همه کارهایشان را با سلیقه و به خوبی انجام می‌دهند.»

آموزش، هدف بلندمدت

از مقامی می‌پرسم اهدافتان از راه‌اندازی موسسه چه بود؟ او در جواب می‌گوید: «هدف کوتاه‌مدت ما این بود که فضایی ایجاد شود که بانوان گراشی بتوانند از هنری که دارند استفاده کنند و با ارائه‌ی

متأسفانه در گراش محیط بسته است و به دلیل فضای فرهنگی و اجتماعی که در شهر حاکم است، فضا برای اشتغال خانم‌ها علی‌رغم استعداد و هنرهای فراوانی که دارند، محدود است. می‌بایست محیطی ایجاد می‌شد که این استعداد و هنر شکوفا شود و بانوان گراشی بتوانند هنر خود را ارائه بدهند

گرایش نیازمند سازمان‌های مردم‌نهاد است



عزیز نوبهار

سازمان مردم‌نهاد در کلی‌ترین حالتش به سازمانی اطلاق می‌شود که مستقیماً بخشی از دولت محسوب نمی‌شود، اما نقش مهمی به عنوان واسطه بین مردم و قوای حاکم و جامعه ایفا می‌کند.

تاکید بر ضرورت تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد و آشنا ساختن هم‌وطنان با کلیه‌ی ویژگی‌های آنها یک امر واجب است. این سازمان‌ها می‌توانند بهترین جا برای همکاری در یک جامعه کوچک باشند. آنها هر کدام در زمینه‌های خاص فعالیت می‌نمایند و فضا را برای مشارکت همه‌ی مردم در برنامه‌های کشور فراهم می‌کنند. همچنین روحیه مسئولیت‌پذیری و هم‌گرایی با ارزش‌های حاکم بر جامعه را عملاً در مردم به وجود می‌آورند و آنها را برای ورود به فعالیت‌های جاری در جامعه آماده می‌سازند.

در این خصوص، اهداف زیر در جهت تاسیس یک سازمان مردم‌نهاد در نظر گرفته می‌شود:

- فراهم ساختن شرایط تجربه زندگی و تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری

- توسعه‌ی نقش مردم در سازندگی کشور و استفاده‌ی بهینه از منابع انسانی برای تحقق توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه

- فراهم ساختن شرایط مشارکت عمومی در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی

- پرورش روحیه خلاقیت و هدایت

روحیه ابتکار در مسیر سازندگی و رفع نیازمندی‌های جامعه سازمان‌های مردم‌نهاد برای رسیدن به اهداف مورد نظر خود، نیاز به برقراری روابط سالم با دیگران دارند و اساساً با تاکید بر سه اصل مهم ۱. داوطلبانه بودن ۲. غیرانتفاعی بودن ۳. غیر سیاسی بودن تشکیل و تاسیس می‌شوند. به عقیده بعضی از صاحب‌نظران، تشکلهای مردم‌نهاد به چند دلیل ممکن است شکل بگیرد، که مهم‌ترین آنها اهداف انسان‌دوستانه، احساس نیاز یا تجربه شخصی در برخورد با معضلات اجتماعی، دستورها و سفارش‌های بزرگان در نیکوکاری و حرکت‌های انسان‌دوستانه است. کما این که یکی از سفارش‌های مهم دین «تعاونو علی البر و التقوا» است.

داوطلبانه بودن از مشخصه‌های اصلی این سازمان‌هاست که از سوی اعضای داوطلب تاسیس می‌گردند و اداره و مشارکت در فعالیت‌های آنان بر اساس اصل آزادی و اراده‌ی اشخاص است.

غیر سیاسی بودن یکی دیگر از مشخصه‌های این سازمان‌هاست که به هیچ یک از احزاب و تشکلهای سیاسی وابسته نیستند و نباید به فعالیت‌های سیاسی اقدام کنند. آشکار است که این سازمان‌ها به علت فعالیت در عرصه‌های مربوط به خود و کسب پایگاه اجتماعی و ارتباط تنگاتنگی که با گروه‌های مختلف مردم دارند، قادر به درک صحیح

خواسته‌ها و نیازهای واقعی گروه‌های مخاطب خود هستند. در بیشتر شهرها مشکلاتی وجود دارد که این سازمان‌ها با درک صحیح آنها، می‌توانند با سهولت بیشتری آنها را حل نمایند و مسائل و مشکلات را سر و سامان دهند.

از نیازهای مهم امروز گرایش، تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد در حوزه‌های مختلف برای ارتقای مشارکت عمومی در جامعه در جهت حل مشکلات است. باید برای تشویق و ترغیب گروه‌های مختلف جامعه مانند بانوان، جوانان و ... اهتمام ورزید.

بانوان یکی از اقشار بسیار مهم شهر گرایش‌اند که با توجه به ظرفیت و پتانسیل ویژه‌ای که در آنها مشاهده می‌شود، می‌توانند با تشکیل گروه‌های هم‌گن و هم‌سو، اقدام به تشکیل موسسه، انجمن و سازمان مردم‌نهاد نمایند و با تعریف نوع فعالیت در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، به فعالیت بپردازند.

با توجه به بافت و ساختار زندگی در گرایش که بخش بزرگی از مردان برای امرار معاش به خارج از کشور مهاجرت می‌کنند، بخش دیگر خانواده‌ها که بانوان آن را تشکیل می‌دهند، در طول سال به علت نداشتن مکان خاص، عملاً بیشتر وقتشان را در خانه سپری می‌کنند. در حالی که این بانوان از ظرفیت‌های ویژه‌ای نظیر مدیریت، مهارت‌های زندگی، هنرهای دستی، آشپزی، و ...

برخوردارند. با هدایت این بانوان به سمت سازمان‌های مردم‌نهاد برای استفاده از مهارت‌های ویژه‌ای که دارند، آنها می‌توانند نقش بسیار ارزنده‌ای را در جامعه ایفا کنند. با توجه به گسترش تحصیلات در بین بانوان خانه‌دار و داشتن اوقات فراغت، تشکیل این سازمان‌ها هر روز ضروری‌تر می‌شود و نبود آنها هر روز بیشتر احساس می‌شود.

انتظار می‌رود بانوان شهرستان گرایش نیز در زمینه‌ی تشکیل سازمان‌های مردم‌نهاد بیشتر تلاش کنند چون این امر می‌تواند کمک بزرگی به جامعه باشد. تمیق و تقویت حس تعاون و همکاری، یکی از نیازهای مهم جامعه امروز ماست که باید به آن بیشتر توجه شود. مسئولین شهرستان گرایش نیز باید در راستای توان‌مندسازی این قشر همکاری لازم را بنمایند تا آنها برای کسب مجوزهای لازم، درگیر کاغذبازی و بروکراسی اداری نشوند. در پایان باید به نحوه‌ی تامین بودجه‌ی سازمان‌های مردم‌نهاد نیز اشاره کرد. این سازمان‌ها، که می‌شود آنها را انجمن، موسسه، مرکز، کانون، جمعیت، گروه، مجمع و خانه نام نهاد، باید از حمایت‌های مالی و معنوی برخوردار باشند. برخی از منابع تامین بودجه این سازمان‌ها از این قرارند: کمک و هدایای مردم، وقف و حبس املاک، حق عضویت و وجوه حاصل از فعالیت‌های تعریف شده در اساس‌نامه ■



ناباروری درمان پذیر است



مهدی محسن زاده
دانشجوی PhD طب تولید مثل دانشگاه علوم پزشکی بزد

آمارهای جهانی نشان می‌دهد ۱۲ تا ۱۵ درصد زوجین نابارور هستند. این آمار در ایران بسیار بیشتر است و تا ۲۰ درصد نیز اعلام شده است. علت ناباروری می‌تواند از مرد، از زن و یا از هر دو باشد. طبق تعریف سازمان بهداشت جهانی (WHO)، چنانچه زوجین پس از ۱۲ ماه بدون استفاده از هیچ‌گونه روش پیش‌گیری از بارداری، صاحب فرزند نشوند، مشکل نازایی دارند. با پیشرفت‌های صورت گرفته در علوم تولید مثل و درمان‌های ناباروری، درصد زیادی از این مشکلات قابل درمان‌اند.

یکی از فاکتورهای مهم و موثر در درمان ناباروری، سن زوجین و به‌خصوص سن زن است. تحقیقات نشان داده است موفقیت درمان در سنین زیر ۳۵ سال و بالای ۳۵ سال تفاوت معنی‌داری دارد، و هر چه سن زن کم‌تر باشد، احتمال موفقیت بالاتر است.

می‌توان ناباروری را به دو گروه دسته‌بندی نمود:

- ۱- **ناباروری اولیه:** آنهایی که هیچ‌گونه سابقه‌ای از بارداری ندارند.
- ۲- **ناباروری ثانویه:** افرادی که سابقه بارداری موفق داشته باشند، ولی بعد از آن دچار نازایی شوند. اگر زوجین در فاصله بیش از ۳ تا ۵ سال بعد از فرزند اول، برای داشتن فرزند دوم قصد کنند، احتمال ایجاد هر یک از موارد ایجادکننده ناباروری در مرد یا زن افزایش می‌یابد.

راه‌های درمان ناباروری

۱ روش‌های کمک باروری (ART) (Assisted Reproductive Techniques)

می‌نمایند و منتظر تشکیل جنین در روزهای بعدی می‌مانند. اما چنان‌چه اسپرم‌های مرد به اندازه کافی و مناسب نباشد، نیاز است از روش جدیدتری تحت عنوان ICSI و یا تزریق اسپرم به داخل سیتوپلاسم تخمک استفاده شود. روش ICSI از سال ۱۹۹۲ در بلژیک ابداع گردید. در این روش که بیشتر برای نازایی با علت مردانه استفاده می‌شود، ادامه درمان همانند IVF است. پس از تشکیل جنین، چنان‌چه مادر آمادگی داشته باشد، در روز سوم بعد از تخمک‌گیری، جنین چندسلولی به رحم مادر منتقل می‌شود. چنان‌چه مادر آمادگی لازم را جهت دریافت جنین نداشته باشد و یا جنین‌های سالم و با کیفیت از نظر تعداد بیشتر از نیاز باشد، جنین‌ها را فریز می‌کنند تا در روزها، ماه‌ها و یا سال‌های بعد مورد استفاده قرار گیرد.

این روش‌ها شامل IUI، IVF، ICS و غیره است. در روش IUI که ساده‌ترین و ارزان‌ترین روش است، پروسه‌ای در آزمایشگاه بر روی نمونه مرد انجام می‌گیرد که اصطلاحاً به «شستشوی اسپرم» معروف است و سپس نمونه به زن منتقل می‌شود. این روش هنگامی پیشنهاد می‌شود که بعضی عوامل مانع می‌شوند که نطفه بتواند وارد رحم شود. درصد موفقیت روش IUI بین ۶ تا ۲۰ درصد در هر نوبت درمان است. آمار پایین مربوط به داشتن یک تخمک است و آمار بالاتر با داشتن چندین تخمک صورت می‌گیرد. در روش‌های IVF و ICSI تشکیل جنین در محیط آزمایشگاه صورت می‌گیرد و سپس به رحم مادر منتقل می‌گردد. در روش IVF که از سال ۱۹۷۸ ابداع گردیده است، پس از گرفتن تخمک از زن، در محیط کشت در آزمایشگاه، نمونه مرد را نیز به آن اضافه

جهت درمان ناباروری، پس از بررسی تاریخ‌چه‌ی بیمار، آزمایشات اولیه از مرد و زن صورت می‌گیرد و بر اساس جواب آزمایشات، اقدامات درمانی آغاز می‌گردد. چنان‌چه آزمایش نمونه مرد نرمل باشد، بررسی مشکلات زن ادامه می‌یابد. در نهایت، تصمیم‌گیری برای نوع درمان بیمار صورت می‌گیرد که ممکن است درمان دارویی، درمان جراحی و یا استفاده از تکنیک‌های کمک باروری (ART) باشد. چه مشکل از زن باشد و چه از مرد، بیشتر اقدامات بر روی زن صورت می‌پذیرد، چرا که برای تشکیل جنین، نیاز به گرفتن تخمک از زن است، و پس از تشکیل جنین نیز بایستی جنین را به رحم زن منتقل کرد. در نتیجه، شرایط لازم و مناسب زن در افزایش احتمال موفقیت موثر است. درصد موفقیت روش‌های درمانی ناباروری در دنیا، بسته به سن مادر، بین ۳۰ تا ۳۵ درصد در هر بار درمان گزارش شده است. این احتمال موفقیت در ایران نیز با توجه به پیشرفت این علوم، در همین حدود است.

۲ رحم اجاره‌ای Surrogacy

این‌گونه موارد، جنین متعلق به پدر و مادر اصلی است؛ یعنی هم نطفه‌ی مرد و هم تخمک زن سالم است و در محیط آزمایشگاهی لقاح یافته‌اند و جنین تشکیل شده است. فقط دوران جنینی و بارداری است که از رحم فرد دیگری استفاده می‌شود.

در مورد درصدی از خانم‌ها، به علت مشکلاتی که دارند، امکان انتقال جنین به رحم وجود ندارد. در این صورت، رحم اجاره‌ای مطرح می‌گردد. در این روش، از رحم خانم دیگری که داوطلب اجاره رحم خود است و شرایط خاصی را داراست، استفاده می‌شود. در

۳

اهدای اسپرم، تخمک و یا جنین Sperm, Oocyte or Embryo Donation

چنانچه هر دو مشکل داشته باشند و یا به دلایل دیگر بخواهند از جنین تشکیل شده فرد دیگری در محیط آزمایشگاهی استفاده نمایند، تحت عنوان اهدای جنین (Embryo Donation) اقدام می‌شود. اهدای جنین در ایران به موجب قانون نحوه اهدای جنین به زوجین نابارور (۲۹ تیر ۱۳۸۲ در مجلس شورای اسلامی) و آیین‌نامه اجرایی آن (۹ اسفند ۱۳۸۳ در هیات دولت) به رسمیت شناخته شده و شرایط آن بیان شده است. در هر سه صورت فوق، پس از تشکیل جنین، چنانچه زن مشکلی نداشته و آمادگی پذیرش جنین را داشته باشد، جنین تشکیل شده به رحم زن منتقل می‌گردد.

برای آن دسته افرادی که بعد از انجام اقدامات درمانی و تشخیصی اولیه روی آنها، تشخیص داده شد که در شرایط کنونی هیچ‌گونه راه حلی برای حامله شدن از نطفه مرد و تخمک زن وجود ندارد، پیشنهاد گرفتن اسپرم، تخمک و یا جنین اهدایی مطرح می‌گردد. در خصوص این شیوه، بعضی از مراجع نیز بلامانع بودن آن را اعلام داشته‌اند، هرچند هنوز مباحث قانونی آن در دست بررسی است. چنانچه زن تخمک سالم دارد و مرد اسپرم ندارد، می‌توان از اسپرم اهدایی استفاده نمود و چنانچه زن در تخمک‌دهی مشکل داشته باشد و مرد اسپرم سالم دارد، می‌توان از تخمک اهدایی استفاده کرد؛ و

۴

سلول‌های بنیادی در ناباروری

دنبال درمان آن بود. متأسفانه شاهد آن هستیم که در جامعه، بعضی از خانواده‌ها این مشکل را بزرگ‌نمایی می‌کنند و پذیرش چندانی درباره آن ندارند. بعضاً مشاهده شده است که زوج‌هایی بدون آن که به دنبال درمان آن باشند، به دنبال جدایی هستند. با پیشرفت علوم تولید مثل در ایران، درصد زیادی از مردم به راحتی درمان می‌شوند و فرزندان متولدشده نیز هیچ‌گونه تفاوت معنی‌داری با سایر فرزندان که به شکل طبیعی به دنیا آمده‌اند ندارند. تنها مشکل موجود، بحث هزینه درمان ناباروری است که قرار است در طرح تحول سلامت به آن پرداخته شود تا این درمان‌ها نیز تحت پوشش کامل بیمه قرار گیرد.

چشم‌انداز آینده‌ی درمان ناباروری، استفاده از سلول‌های بنیادی تبدیل شده به سلول‌های جنسی است. این عمل در حال حاضر به صورت آزمایشگاهی و بر روی حیوانات در داخل و خارج از کشور در حال انجام است. در صورت موفقیت آزمایشات، حتی در مورد مردانی که هیچ‌گونه اسپرمی ندارند، به کمک یک سلول بنیادی خود فرد و تبدیل آن به سلول جنسی اسپرم، آنها می‌توانند صاحب فرزند از خود شوند و دیگر نیازی به گرفتن اسپرم اهدایی نیست. توجه به مطالب فوق نشان می‌دهد که در مورد نازایی و یا ناباروری نیز همانند سایر بیماری‌ها، نیاز است خیلی زود آن را تشخیص داد و به

۶

Pre-implantation Genetic Diagnosis (PGD or PIGD)

اقدام تشخیصی دیگری که برای انتقال جنین‌های سالم از نظر ژنتیکی می‌توان انجام داد، PGD است. در ایران نیز این تست قابل انجام است. با این روش، جنسیت جنین نیز قبل از انتقال قابل تشخیص است. این تست برای خانواده‌هایی که سابقه بیماری‌های ژنتیکی دارند توصیه می‌گردد.

۵

فرزندخواندگی Adoption

افرادی هستند که تمایلی به انجام اقدامات درمانی بر روی خود ندارند و یا این که از نظر سنی در شرایطی نیستند که بتوانند اقدامات درمانی فوق را بر روی آنها انجام داد. در این صورت، به عنوان یکی از راه‌ها، پیشنهاد پذیرش فرزندخواندگی به آنها داده می‌شود که بر اساس قوانین موجود در کشور از طریق اداره بهزیستی اقدام می‌گردد.

من هیچ وقت نمی توانم بدون گذشتهام زندگی کنم یا آن را پاک کنم، اما آیندهام را مثل گذشتهام نمی سازم. تصویر این آینده، یک زندگی عادی و شیرین در کنار بچه‌ها و همسرم است.

اولین اشتباهم، اولین پک بود

راحله بهادر
نویسنده

«همه چیز از روشن کردن یک سیگار شروع شد.»

مهدیه داستان اعتیادش را این طور آغاز می کند.

«آن وقت‌ها سن و سالی نداشتم. سال هفتاد و پنج بود. همین جور تفننی گاهی سیگار می کشیدم. بیست و یک سالم که شد، ازدواج کردم. شوهرم خودش مصرف کننده بود و من هم هرازگاهی کنارش می نشستم و پکی می زدم. فکر می کردم می توانم این طوری غم و غصه هایم را که زیر بار فشار زندگی بیشتر شده بود، فراموش کنم یا حداقل تحمل کنم. همین اتفاق هم افتاد. اوایل مصرف، خیلی حال خوبی بهم دست می داد. در عوالمی سیر می کردم که خبری از غصه و رنج و درد نبود.

«اوایل تفننی بود. یک پک. دو پک. فکر می کردم کنترلش دست خود آدم است و اگر بخواهم می توانم هر وقت خواستم کنار بگذارم. حالا دیگر مصرف کننده دایمی بودم. بعد از گذشت زمان کمی، دیگر آن حال خوش سابق برایم پیدا نمی شد، اما چیزی که باقی مانده بود، وابستگی شدید جسمی و روانی به مواد مخدر بود.

«از بنگ و حشیش شروع کردم. بعدها هرویین. از خانواده طرد شدم. چند سالی جرات نمی کردم به خانه پدری رفت و آمد کنم. دو سه سالی حتی از خانه بیرون نرفتم. نگاه همسایه‌ها و آشناها خیلی بد شده بود. فراموشی و افسردگی گرفته بودم. زندگیام روال عادی خودش را نداشت و با بی حوصلگی به بچه‌ها و کارهای روزمره می رسیدم. حتی دیگر حوصله نداشتم به سر و وضع ظاهری خودم برسم. روبه روی آینه که می ایستادم، دیگر خبری از جوانی و شادی چهره‌ام نبود. قبل از سی سالگی پیر شده بودم.

«چند سال بعد، با داشتن سه تا بچه، از همسرم جدا شدم. چیزی که از من جدا نشد، اعتیاد بود. به مواد مخدر علاقه داشتم و خودم می خریدم و می کشیدم. می رفتم دنبالش. اصلاً برایم مهم نبود کسی می بیند و چه می گوید. بچه‌ام باشد یا خانواده و یا همسایه. اعتیاد این جور چیزها را بی اهمیت می کرد، چون وقتی خمار هستی، دیگر این چیزها برایت مهم نیست. حتی گاهی پسر یا دخترم را مجبور می کردم بروند برایم سیگار یا مواد مخدر بخرند.»

ساکت مانده بودم. مهدیه رسید به جایی که کم کم شرایط تغییر می کند و تصمیم می گیرد قطع مصرف کند: «واقعاً خسته شده بودم. از این وضع زندگی، از اوضاع خودم، از پولی که بی حساب و کتاب صرف خرید مواد می شد. همه بد نگاه می کردند. جرات نداشتم جایی بروم. می ترسیدند

چیزی بدزدم برای خرید مواد. بیش از همه، نگاه مردم عذابام می داد. زندگی غیر قابل تحمل شده بود. آن طور که باید به بچه‌ها نمی رسیدم. قیافه‌ام پیر شده بود. حالا قیافه به دُرک. زندگی‌ام و جوانی‌ام پای مواد دود می شد. کارم شب و روز گریه بود. دوست داشتم واقعا ترک کنم. چند بار از روی اجبار ترک کردم. اما تا برمی گشتم گراش، دوباره مصرف را شروع می کردم. وسوسه می شدم. هر بار کنار می گذاشتم و دوباره می کشیدم. قیافه و هیکل‌ام خوب شده بود. اما کنار گذاشتن اراده‌ای آهنی می خواست. این که به مواد فکر نکنی. صبور باشی. وسوسه نشوی.

«کم آوردم. سه بار رفتم یکی از کمپ‌های شیراز. اما کنار گذاشتن مواد سخت بود. چند روز که پاک می شدم، دوباره هوس می کردم. می گفتم دست خودم است. اگر بخواهم می توانم فقط برای یک بار بکشم. اما نمی توانستم در برابر مواد مقاومت کنم. نهایتاً خسته شدم. از خانواده رانده شده بودم. کم کم قطع مصرف کردم و توانستم دوام بیاورم.»

مهدیه که حالا سی و دو سال دارد، منظره‌ی پشت پنجره‌ی زندگی‌اش را که تا آن روز دود گرفته و خاکستری بود، خودش تغییر می دهد: «دوباره ازدواج کردم. حالا سه سال و پنج ماه است که پاک‌ام. از همسر دومام یک فرزند دارم. زندگی خوبی دارم. با آسایش و آرامش زندگی می کنم. خواب راحتی و بی دغدغه، بدون ترس از خماری و جا ماندن از آهنگ معمول زندگی، یکی از شیرین ترین لذت‌هایی است که پس از ترک تجربه کردم. از کارهای روزمره لذت می برم. پولی را که تا چند سال قبل از این، صرف خرید مواد مخدر می کردم، برای تفریح و لباس بچه‌ها خرج می کنم. به راحتی و بدون ترس از خانه بیرون می روم و اعتماد به نفس‌ام را دوباره به دست آورده‌ام. از هر لحاظ شرایط تغییر کرده و دیگر خبری از نگاه تحقیر مردم نیست. دخترم بزرگ شده و قصد دارد به دانشگاه برود. من هیچ وقت نمی توانم بدون گذشتهام زندگی کنم یا آن را پاک کنم، اما آیندهام را مثل گذشتهام نمی سازم. تصویر این آینده، یک زندگی عادی و شیرین در کنار بچه‌ها و همسرم است.

«وقتی کسی را مثل گذشته‌ی خودم می بینم، واقعا افسوس می خورم. برای من سخت تر و دردناک تر از قطع مصرف، مواد کشیدن بود. می دانستم با این کار دارم زندگی‌ام را تباه می کنم، اما تغییرش برایم سخت بود. ما قادر به تغییر زندگی دیگران نیستیم، اما می توانیم خودمان را تغییر دهیم. اشتباه اول، اشتباه آخر است. سیگار اولین اشتباه من بود و من برای جبران این اشتباه تاوان سنگینی دادم.»





آب نیم‌پرونده

مدیریت آب، هنر فراموش شده ■ یادداشت ■ حامد عبداللهی

قصه چاه آب گراش ■ یادداشت ■ قنبر اسدی

باران و گرما در یک نگاه ■ داده‌نما ■ محمود آذرایین

مدیریت آب

هنر فراموش شده



|| حامد عبداللهی
دانشجوی کارشناسی ارشد معماری

باز کرده بود که علاوه بر تامین نیازهای اساسی بقا، بازی‌های سنتی مانند «آجی پَنگی» سرگرمی نسل‌های گذشته ما می‌شد، و همچنین سنت وقف یک برکه، مانند برکه‌ی کل، برای ذخیره آب، نسلی را از مشکلات فقر و بیکاری نجات می‌داد. البته گاهی هم با آلوده شدن آب برکه‌ها و شیوع بیماری‌ها، مردمان آن زمان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند. به هر حال وجود بیش از ۹۰۰ برکه در سطح منطقه گراش، یادآور این مثل است: «هر کجا آب است، آبادانی هم است». و بر نقش حیاتی آب در احیای زندگی گذشتگان تاکید دارد.

در دنیای امروز، به دلیل تحول دسترسی به آب آشامیدنی و تصفیه شده از طریق لوله‌کشی از منابع عظیم ذخیره آب، دیگر برکه‌ها کارایی اصلی خود را از دست داده‌اند و در این میان به جز تعداد انگشت‌شماری از برکه‌ها که شاخص سنت زیبای وقف در گراش هستند، متأسفانه دیگر برکه‌ها با تخریب ناآگاهانه، برای همیشه به تاریخ پیوسته‌اند.

دوره معاصر، «مدیریت آب» است که محور اصلی و مورد تاکید در هر دوره تاریخی بوده است. این موضوع به اقتضای شرایط محیطی و نحوه بهره‌گیری از آب در هر دوره متفاوت بوده است. با این حال، سه اصل ذخیره، انتقال و مصرف آب که در یک عنوان بهتر به نام «مدیریت آب» خلاصه می‌شود، وجه مشترک تلاش‌ها در تمام دوران‌های تاریخی شهر گراش در جهت متعادل نمودن چرخه نیازها به آب در اقلیم گرم و خشک منطقه ماست.

در زندگی گذشته مردم گراش، «آب» جایگاه ویژه‌ای دارد. باور بسیار زیبایی مردم نسبت به جمع‌آوری آب باران، چه در مقیاس خرد به وسیله کوزه‌های سفالی، و چه در مقیاس کلان به واسطه‌ی حفر چاههایی در دل حیاط مرکزی خانه‌ها، بر اهمیت این موضوع تاکید می‌کند. در ساختار شهری نیز، برکه‌ها نمادی است از آینده‌نگری مردم آن زمان در جهت ذخیره و تامین نیازهایشان در طول سال.

آب آن چنان در فرهنگ مردم جا

طبیعی است که مسئله‌ی کمبود بارندگی در طول سال، امری عادی به شمار برود. هنگامی که به گذشته گراش نگاه می‌کنیم، نقش آب در شکل‌گیری هسته‌ی اولیه سکونت تا روند توسعه شهری در دوره‌های مختلف تاریخی گراش قابل بررسی است. شیب طبیعی زمین در کنار کوه کلات و قرارگیری در مسیرهای رودخانه‌های فصلی، از جمله مزایایی است که نقش آب را در منطقه ما برجسته ساخته است.

اما آنچه که بسیار قابل تامل است، از مشاهده‌ی سد «تگ آو» در عصر ساسانیان گرفته تا برکه‌های

در تحولات عصر امروز، «آب» واژه‌ای است که هر زمان از آن سخن به میان می‌آید، به نوعی با نگرانی و اضطراب همراه است. کاهش نزولات آسمانی و در مرحله بعد خشک شدن سفره‌های زیرزمینی، حفر چاه‌های غیرمجاز، عدم بهره‌گیری از تجهیزات بهینه‌سازی مصرف آب در صنعت خسته‌ی کشاورزی، و شاید از همه موارد غم‌انگیزتر، بی‌توجهی به مصرف بی‌رویه آب در زندگی‌مان، از مهم‌ترین مواردی است که امروزه «آب» را به نقطه‌ی چالش عصر ما تبدیل کرده است.

در منطقه گرم و خشک گراش،

سه اصل ذخیره، انتقال و مصرف آب که در یک عنوان بهتر به نام «مدیریت آب» خلاصه می‌شود، وجه مشترک تلاش‌ها در تمام دوران‌های تاریخی شهر گراش در جهت متعادل نمودن چرخه نیازها به آب در اقلیم گرم و خشک منطقه ماست.



جانمایی آب‌انبارهای گراش - عبداللهی، ۱۳۹۰

بنا هستیم. حال آن که در دنیای امروز، هر شهر به واسطه آثار تاریخی‌اش، فرصت‌های بسیاری را در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... چه در صنعت گردش‌گری و چه در بازشناسی اصالت تاریخی خویش، به دست می‌آورد. ما نیز موظف‌ایم با تعریف برنامه‌های گردش‌گری و ایجاد زیرساخت‌های آن، وظیفه تاریخی خویش را در قبال بزرگ‌ترین آب‌انبار ایران چه در سطح کشور و چه در سطح جهان به جا آوریم.

بنابر این با پژوهش و مطالعه، برنامه‌ریزی بلند مدت و سرمایه‌گذاری برای احیای برکه‌ها با استفاده از دانش روز، علاوه بر حفظ میراث تاریخی شهرمان، در مقابله با وضعیت بحران بی‌آبی، از گذشتگان‌مان تفکر «مدیریت آب» را در اقلیم گرم و خشک گراش بیاموزیم، تا بتوانیم قدر و منزلت «آب» را که در قرآن کریم این‌گونه بدان تاکید شده است بیشتر بدانیم: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَیًّا».

شهری و عدم توجه به حریم این اثر تاریخی، بزرگ‌ترین آب‌انبار ایران در میان ساختمان‌های مسکونی محصور شده است. اگر به ذخایر عظیم آب برکه کل در این بحران بی‌آبی نگاهی بیاندازیم، متوجه می‌شویم که با احیای این اثر تاریخی و تعریف عمل‌کرد درست و بجا، اکنون نیز می‌توانیم از این گنج‌یادگار از گذشتگان‌مان به صورت بسیار مناسب جهت مقابله با بحران بی‌آبی بهره‌برداری کنیم. نیازسنجی، بهره‌گیری از دانش روز بهره‌وری از آب، تعیین اولویت بهره‌برداری از این منبع عظیم آبی و مدیریت صحیح آب، به مطالعات گسترده‌ای نیاز دارد و باید به دور از هر نوع تصمیمات مقطعی، مانند طرح احداث آبشار مصنوعی کلات از طریق انتقال آب برکه کل به کوه کلات، به دنبال برنامه‌های بلندمدت و سازنده بود.

نکته‌های دیگر در مورد بنای عظیم برکه کل این است که متاسفانه در میان غفلت مسئولین امر، هر روز شاهد فرسودگی و تخریب بیشتر

جا بگذارد. هنوز اطلاعات موثقی از چگونگی و مدت ساخت برکه در دسترس نیست، و در مورد سقف برکه نیز مستندات محکمی دال بر وجود سقف و ریزش آن در وجود ندارد. انتخاب اسم کل نیز بر طبق روایات شفاهی به دلیل عدم پژواک صدا در محیط داخلی برکه بوده است، چون گذشتگان از واژه کل به معنای کر (ناشنوا) در زبان گراشی یاد می‌کنند. البته روایات دیگری نیز وجود دارد که به دلیل عدم دسترسی به منابع مستند، قابل استناد نیستند.

بدین ترتیب، برکه‌ای عظیم با قطر دهانه ۲۹ متر و عمق ۲۱ متر به اندازه یک ساختمان هفت طبقه از سطح زمین که حجم کل آن بر اساس محاسبات مهندس محمد عظیمی در حدود ۶۰۰۰ لیتر متر مکعب گنجایش دارد، احداث گردید. هنگامی که جانمایی برکه کل را بررسی می‌کنیم، شاهد این هستیم که یکی از بهترین جانمایی‌ها در راستای شیب طبیعی زمین و مسیل‌های رودخانه‌های فصلی است. اما متاسفانه با رشد و توسعه

حال مسئله این است که در وضعیت بحرانی بی‌آبی عصر ما، جایگاه این تعداد برکه باقی‌مانده در چالش پیش رو چگونه است؟ برای پاسخ به این سوال، برکه کل را به عنوان بزرگ‌ترین آب‌انبار ایران در نظر می‌گیریم. داستان ساخت برکه کل بدین صورت است که در دوره قاجاریه، به دلیل تداوم خشک‌سالی، مردم دچار فقر و تنگ‌دستی شده بودند و برای رفع نیازهای خود، به حاج اسدالله، برادر فتحعلی‌خان جراحی، که بی‌شک به عنوان فردی خیر و نیکوکار در منطقه شناخته شده بود و موقوفات بسیاری را مانند مجموعه دهباشی برای رفاه مردم احداث کرده بود، مراجعه می‌کنند. حاج اسدالله نیز با ابتکاری ویژه، تصمیم به احداث بزرگ‌ترین برکه منطقه در گراش می‌گیرد، که هم بتواند مردم آسیب‌دیده از خشک‌سالی را به کار مشغول کند و در ازای فعالیت‌شان، با پرداخت حق‌الزحمه، چرخ زندگی مردم دوباره بچرخد، و هم نمادی از سنت زیبای وقف در منطقه بر



قصهٔ چاه آبِ گِراش



|| قنبر اسدی

برو و سریع بابات را صدا کن. اول رفتم و مثل همیشه نان و قلیان برایش بردم و بعد دویدم و عمویم را صدا کردم. ایشان آمدند منزل و همین که با الله‌قلی روبه‌رو شدند، خان گفت: حاج جعفر، من الساعه صد تا صد و پنجاه هزار تومان لازم دارم، برای کاری که خیلی واجب است برای گِراش انجام بدهیم، و بعد از موفقیت هم با همکاری‌های ملت آن را به مراتب می‌رسانیم. عمویم پرسید: چه نقشه‌ای توی سرت است؟ جواب داد: نمی‌گویم تا پول ندهی. گفت: ولی من این قدر که تو لازم داری ندارم؛ کمی اینجا دارم و مبلغی هم از بانک. لذا عمویم نامه‌ای به آقای جلال لاری که آن روز رئیس بانک صادرات بود نوشت و به من داد. چون به

میل دارم قصه‌ی زمانی که اولین مته یا کلنگ چاه آبیاری شهرم گِراش زیر کوه سیاه به زمین فرو رفت یا زده شد را برایتان بنویسم؛ آن هم فقط برای قدر شناختن و اصراف نشدن این آب شیرین، و نیز یاد کردن از مؤمنین و دست‌اندرکاران آن روز که حقیقتاً نباید فراموش شوند، چون هر عمل عام‌المنفعه همیشه شیرین و به‌یادماندنی خواهد بود، مخصوصاً بانیان و مسبین آن. بگذارید شروع کنم از روزی که پنجشنبه دهه‌ی آخر ماه صفر بود، چون ما هم مجلس روضه‌خوانی داشتیم. مرحوم الله‌قلی خان ساعت ۱۱ صبح در حالی که عجله داشت، آمد منزل عمویم و سؤال کرد: بابات کجاست؟ که منظورش مرحوم عمویم حاج جعفر اسدی بود. گفت:



عکس‌ها از مجموعه «چاه آبیاری گراش پس از نیم قرن» از محمدمبین نوبهار

به دعا برداشتیم و به امید خدا، خان را بدرقه کردیم. ایشان رفتند و درست ۳ روز بعد، نزدیک‌های غروب بود که با آن دستگاه برگشتند گراش. بدون اینکه احدی بفهمد، قرار شده بود که حفاری چاه بعد از استقرار دستگاه شروع شود، که افتاد و یک هفته یا بیشتر طول کشید، که الحمدلله چاه به آب شیرینی رسید. ناگفته نماند که کار حفاری اولی شبانه‌روز بود. بعد از چند مرتبه امتحان میزان آب‌دهی و چند اینچی بودن لوله مناسب آب چاه، ثابت شد که ۴ تا ۵ اینچ آب‌دهی آن است. لذا همان شب خان آمد منزل و من را فرستاد که حاج موغلی را صدا کنم. سه نفری نشستند و خان گفت: بهتر است

خان گفت: قصد دارم الساعه با این پول بروم کاسه‌دار لار، دستگاه آرتیزین (یعنی دستگاه حفاری چاه) که آنجا کار می‌کند را بیاورم گراش و شروع به حفر چاه آب شیرین زیر کوه سیاه (جای فعلی، که بالاتر از چاه مقنی‌زده نخیلات فضل‌الله‌خان است) کنیم؛ که شاید انشاءالله خدا خواست و به آب رسید مردم شهر از این گرفتاری راحت شدند. عمویم با خوشحالی و مسرت گفت: برو خدا یارت، ولی اگر موفق نشدی چه می‌کنی؟ جواب داد: من هیچی نمی‌گویم و تو هم سکوت کن که اگر سکوت کردی، نصف پولات را پس می‌دهم، و الا هیچ جوابی نیست! خلاصه مجدداً دو نفری‌شان و من هم که خیلی خوشوقت بودم از شنیدن آن، دست

نیامده بودند. خلاصه خان مجبور شد با همان پنجاه هزار تومان قانع شود. ولی خان حق بیرون رفتن از منزل نداشت تا هدف از این قرض را نگوید و ضمانت برگرداندن آن مبلغ ندهد. لذا خان فی‌الفور چک مدتی فروش زمین‌های شهرداری مقابل اداره پست را به عمویم داد، که البته چک «مدتی» بود به تاریخی طولانی، ولی مبلغش از قرض بیشتر بود. عمویم آن را گرفت و آن وقت خان شروع به گفتن کرد. چون من کوچک بودم و فکر می‌کرد که اگر هدف گفته شود، من آن را بازگو کنم، اول ۲ تا گوش من را چنان پیچاند که هنوزم دردش را حس می‌کنم! و بعد شروع کرد.

سن قانونی نرسیده بودم، چک نوشت و به جایش نامه‌ای نوشت به این مضمون که: «لطفاً مبلغ بیست هزار تومان شمرده و تحویل فرزندم قنبر اسدی بدهید.» رئیس بانک پول‌ها را شمرد و تحویل‌ام داد، اما از من پرسید: مگر بابا به تو اعتماد ندارد که نوشته بشمار و تحویل بده؟ و من هم جواب دادم: «تا در بانک هستم خیر، ولی از بیرون بانک تا منزل دارم!» پول را رساندم منزل و جمعاً مبلغ پنجاه هزار تومان شد که باز هم برای کار خان کم بود. لذا من را فرستاد منزل مرحوم حاجی محمدعلی موغلی که مقداری پول هم از ایشان بگیرم، ولی ایشان هنوز از لار که محل کارشان بود

چاه دیگری نزدیک آن بزنیم، چون ۵ اینچ خیلی کم است. عمومیم پرسید: با چه پولی می‌خواهید این کار را بکنید، و آیا باقیمانده خوبی در دست دارید که کفاف کند برای آن؟ گفت: چیزی باقی است و مقداری نیز از آقایان حاج شیخ حسن و یا حاج غلامحسین سلیمی و بزرگواران دیگری می‌گیریم.

فکر می‌کنم فردا همه نام‌بردگان به جز حاج موغلی که خدا همه ایشان را رحمت کند، در شهرداری حاضر شدند و داستان مخفیانه چاه دوم را در میان می‌گذارند و همه قبول می‌کنند. چون آنها هم فکر می‌کردند این آب کافی نیست، و تصمیم به حفر چاه دومی گرفتند

به این مضمون که: «مگر این زمین‌ها صاحب ندارند که شخصی به نام الله‌قلی معفوی در آن چاه حفر می‌کند و معلوم نیست که برای کی می‌خواهد؟» خوشبختانه نامه اداره کشاورزی به دست مرحوم زادن مقتدری، فرزند ارشد خان که مهندس آن اداره بود رسید؛ و ۲ اداره دیگر نیز آن نامه‌ها را به اداره کشاورزی ارجاع می‌کنند. مرحوم زادن هر ۳ تا نامه را می‌دهد به پدرش، و ایشان هم از آن نامه‌ها کپی‌برداری کردند و به چند نفر از دوستان دادند، که من مطمئن‌ام نامه‌های اصلی در زونکن شهرداری موجود است؛ و همچنین خان نسخه‌ای از نامه را به مرحوم عمومیم و حاجی موغلی دادند که

... اولین نامه خود را به اداره ثبت، منابع طبیعی و کشاورزی لارستان می‌فرستد، به این مضمون که: «مگر این زمین‌ها صاحب ندارند که شخصی به نام الله‌قلی مقتدری در آن چاه حفر می‌کند و معلوم نیست که برای کی می‌خواهد؟»

که کاملاً مخفی و شبانه زده شود. علت مخفی‌کاری هم این بود که چون آقای در شهر داشتیم که در کارهای غیر مربوط به خودش دخالت می‌کرد!

خلاصه حفر چاه دوم شبانه شروع شد. مرحوم مشهدی رضا حجازی به عنوان مسئول خرید تدارکات خوراکی، پوشاکی، تهیه نفت و بنزین برای مهندسی بود که من هم با موتورسیکلت مسئول آوردن و رساندن آنها شدم. البته صبح‌ها خیلی زود می‌رفتیم. خلاصه به لطف و عنایت خدا، چاه دوم نیز به آب‌گوارایی به اندازه اولی رسید، ولی به آب رسیدن آن کمی طولانی‌تر از اولی شد، چون فقط شب‌ها حفر می‌شد.

هر چند تا آخر هفته، مردم فهمیدند که چاه دومی زده می‌شود. از آن طرف هم آقای نامه‌پراکن، مرحوم مرتضی رادمرد، بیکار ننشسته بود و اولین نامه خود را به اداره ثبت، منابع طبیعی و کشاورزی لارستان می‌فرستد،

اسدی داده و با اجازه آنها آمدیم. بلافاصله یکی از همشهری‌های عزیز جواب می‌دهد که شاید زمین‌های خودشان را که پایین‌تر از اینجاست فروخته باشند، چون این زمین متعلق به آقای فلان است. مرد لاری می‌گوید: «خیر، این زمین منابع طبیعی است.» که مرحوم جباری جواب می‌دهد که اگر منابع طبیعی است، چرا دولت پول به فلائی‌ها بدهد؟ مرحوم جباری می‌پرسد آیا شما پروانه حفر چاه دارید؟ جواب می‌دهد: «آری، ولی همراهان نیست!» لذا می‌گوید اجازه بدهید بروم و از لار بیآورم، که دوستان هوشوشان می‌کنند و دستگاه را هل می‌دهند.

همان‌وقت تعدادی از همشهری‌ها می‌روند شهرداری خودمان، پیش خان، که شما ۳ نفر با پول اجازه به شهرداری لار دادید که دستگاه بیآورند گراش؟ خان قسم می‌خورد که اینها که می‌گویند دروغ و تهمت است و فوری مرحوم لقمانی کارمند شهرداری را می‌فرستد دنبال مرحوم عمومیم که در منزل روضه‌خوانی جدمان واقع مقابل مسجد کربلایی حسن بوده، و چکیده‌ای از شنیده‌اش را به عمومیم گزارش می‌دهد و می‌گوید که خان گفته زود بیا شهرداری. عمومیم قبل از رفتن به شهرداری، به مرحوم حاج حسن قاسمی‌زاده گفت با قنبر بروید محل استقرار دستگاه شهرداری لار و ببینید که چه خبر است. ما دو نفری با موتورسیکلت رفتیم آنجا. اول با آقای حاج عزیز محبی صاحب نانواپی و تعدادی از دوستان که برمی‌گشتند مواجه شدیم، که همه با ناراحتی و پرخاش گفتند (که همگی نیز حق داشتند) که امروز زمین‌های گراش می‌فروشند و ما بی‌خبریم و فردا هم نوبت خانه‌هایمان است.

لذا من و مرحوم حاج حسن قاسمی‌زاده بدون جواب یا استوالی برگشتیم حسینی که به عمومیم اطلاع بدهیم، ولی مثل این که قبل از برگشت و رسیدن ما به حسینی، مرحوم خان و عمومیم از موضوع باخبر شده بودند و آقای موغلی قبل ما ایشان را برداشته و رفته بودند فرمانداری لار برای شکایت از شهرداری آنجا، که چرا با

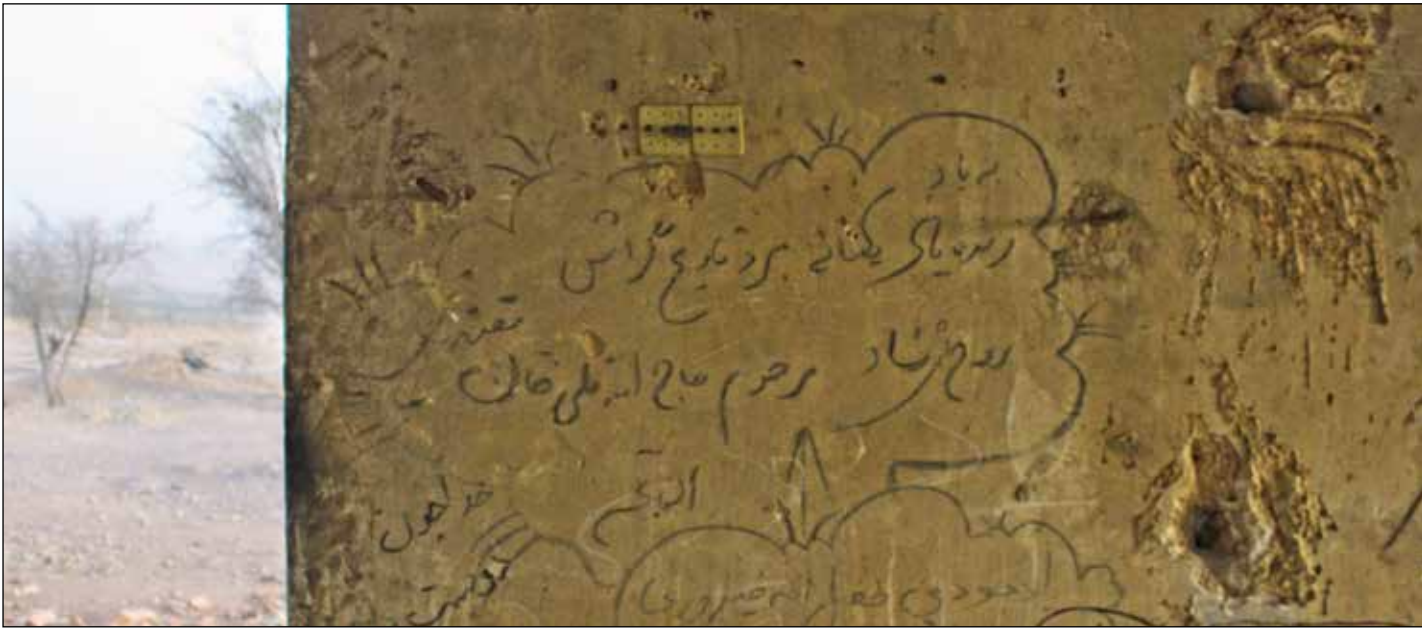
دوز و کلک و تهمت‌زنی دستگاه را آورده‌اند گراش.

فرماندار فوری به شهردار تلفن می‌کند و قضیه را می‌پرسد، هر چند هر دو از قضیه باخبر بودند. خان پرخاش می‌کند که «شیطان‌صفتی کار شما، لکه ننگی برای ما شده؛ لذا من می‌روم شهرداری لار و ایشان را به دادگاه می‌کشم.» که فرماندار تعهد می‌دهد که همان روز عصر با شهردار بیانند گراش و برای مردم توضیح بدهند که ما با مجوز استانداری آمدیم و هر که حرف رشوه زده غلط کرده و دروغ گفته است. ولی ثابت شده بود که این تهمت از طرف شهردار وقت لار زده شده بود، که نام‌برده هنوز زنده است و قبلاً کار و کالتی انجام می‌داد.

خلاصه این که همان روز فرماندار لار به شهردار دستور داده بود که بیاید گراش و به احتمال زیاد به او گوش‌زد تشنج نیز کرده بود، چون شهردار دزدکی آمده بود ولی به جای آمدن به سر چاه، به منزل آقای ع. م. رفته و آنجا قایم شده بود و از ع. م. و همچنین تردد مردم از شهر و سر چاه، احساس خطر کرده و زود به لار برگشته بود، چون وضع متشنج گراش را مشاهده کرده بود.

خلاصه شب آن روز، مرحوم لقمانی از طرف خان آمد منزل، و گفت: «حاجی آیا خبر داری که شهردار لار آمده بود گراش، ولی منزل ع. م. قایم شده؟» خان روز بعد ع. م. را می‌برد منزل منزل مرحوم حاج هاشم‌متین و از ایشان می‌پرسد: «چرا شهردار لار را توی خانه‌ات جایبش دادی؟» گفته: «خبر از چیزی نداشتم و ایشان آمدند و پس از صرف چای، گفت می‌خوام بروم سر چاه و ما فکر کردیم راست می‌گوید.» آقای ع. م. نیز روز بعد رفت سفر دبی و تا یک سال به گراش برگشت.

ناگفته نماند که خان و عمومیم و مرحوم موغلی شبانه به قصد شکایت از شهردار و فرماندار رفتند لار، و منزل حاج موغلی ماندند. و فردا صبح می‌روند دادگاه. رئیس دادگاه خان و موغلی را می‌شناسد ولی عمومیم را نمی‌شناختند که معرفی‌اش می‌کنند به نام یکی



دیوارنوشته‌ها در بنای چاه آبیاری، عکس از مجموعه «چاه آبیاری گراش پس از نیم قرن»، محمدمامین نوبهار

۵ تن از بزرگ‌ترها در جبهه دومی ایستاده و بد و بیراه می‌گفتند. من خیلی ناراحت شدم و قصد جواب دادن داشتم، ولی عمویم دستام را گرفته بود که سکوت کنم. بگذریم.

مرحوم علی محمد و حاج محمدحسن و حاج ام‌الله هزارها لعنت به تهمت‌زنندگان نثار کردند و رو کردند به مردم و گفتند: «مردم، برگردید به خانه و کاشانه خود که تهمت‌زنندگان شما را گول زده و به شما دروغ گفته‌اند» خودشان با تعدادی از مردم رو به برگشتن گذاشتند، ولی آن عده که شلوغ می‌کردند، به شلوغی‌شان اضافه کردند که برای آنها با هدف بود. بالاخره من هم کمی جواب بدگویی‌هایشان را دادم، که باعث شد من را بکشند وسط میدان، و کشیدند، و چند تا لگد و مشت هم نصیبام شد! بیشتر بدگویندگان کسانی بودند که خیلی زود بعد از این قضیه با هم دوست شدیم. یکی از آنها برای مدتی از گراش بیرون رفت و هنوز هم بیرون هستند و متأسفانه با ناراحتی و سختی دست و پنجه نرم می‌کنند که امیدوارم خداوند هرچه به لطف و کرم‌اش و محبت پیغمبر و اهل بیت طاهرین‌اش (صلوات الله و سلام علیهم اجمعین) شفاء عاجل به ایشان عطا فرماید. (البته امیدوارم دوستانی که داستان چاه را یادشان است، بیایند

بیشتر از مسن‌ها بود. همین‌طور تعداد زیادتر و زیادتر شد. البته یک میز کنار دیوار خانه نزدیک چاه قرار داشت و همین که همشهریان دو محله جمع شدند، مرحوم علی محمد مشهدی محمد ابراهیم همراه با حاج محمدحسن فانی‌لاری و مرحوم حاج ام‌الله عبداللهی آمدند نزد عمویم و خان، و گفتند: «مردم از مسئول لار شنیده‌اند که شما مبلغ یک و نیم میلیون تومان رشوه گرفته‌اید و اجازه زدن چاه داده‌اید.» قبل از خان، عمویم رو به قبله ایستاد و گفت: «من یک پسر بیشتر ندارم، و مقابل‌ام نیز قبله است. قسم می‌خورم که نه ما کارهای هستیم، نه کسی را دیده‌ایم که به ما پولی بدهد و نه ما رشوه‌ای گرفته‌ایم و نه حق دخالت در شهر گراش داریم که تعرض بی‌جایی بکنیم. حال هر کس باور می‌کند که خدا یارش، و هر کس هم باور ندارد، ما اینجا هستیم و این قمقمه که در دست من است پر از نفت است. بروید آن شخصی را که رشوه به ما داده بیارید تا ثابت شود. اگر ثابت کردید، این قمقمه را جلوی روی خودتان روی سرمان بریزید و ما را آتش بزنید. باز هم قسم می‌خوریم که آن بی‌شرفان به شما دروغ گفته‌اند.»

در همان حال که معتمدین آن سئوالات را مطرح می‌کردند، عده‌ای از جوانان به همراه ۴ یا

معلوم می‌شود که شهردار استعفا داده و فرماندار هم به جای دیگری منتقل شده است.

حال برمی‌گردیم به برگشت مرحوم عمویم و خان از لار. خان فوراً کارمندان شهرداری را می‌فرستند نزد چندین نفر از معتمدین دو محله، که باید عصر همان روز و برای میرا کردن و برداشتن تهمت رشوه‌خواری از شهردار و فرمانداری لار، همگی به همراه همشهریان بیایند سر چاه؛ چون وعده است که شهردار لار بیاید آنجا.

از معتمدین شهر. و من از قول مرحوم عمویم شنیدم که رییس دادگاه پس از شنیدن قضیه و طرح شکایت، جواب می‌دهد: «اجازه بدهید تا فرماندار و شهردار را با تلفن بیاورم‌شان دادگاه.» سه نفری‌شان منتظر می‌شوند، و خلاصه پس از تلفن‌های پی‌درپی و پرس‌وجو، ثابت می‌شود که جفت‌شان شبانه به شهر نامعلومی به مأموریت رفته‌اند. رییس دادگاه هر چه اصرار می‌کند که به کدام شهر رفته‌اند، جواب همان بوده که نمی‌دانیم کدام شهر هستند. خلاصه رییس دادگاه تعهد

خبر دادند خان راضی از رعیت و رعیت راضی از خان هستند. لذا من دستور دادم شما تیرهایتان را رو به هوا شلیک کنید، ولی سعی کنید بیشتر روی هوای قلعه باشد. و خودم قسم می‌خورم که یک تیر هم به طرف قلعه شلیک نکردم

عمویم و من با موتورسیکلت ساعت ۲ بعد از ظهر حرکت کردیم. عمویم قمقمه‌ای در دست داشت که بعد فهمیدم پر از نفت کرده است. سؤالی کردم برای چیست؟ گفت لازم‌اش دارم. وقتی رسیدیم سرچاه، تعدادی آنجا بودند که عده‌ی جوانان

اخلاقی به خان و همراهان داده که قضیه را شخصاً پیگیری می‌کنم. البته رییس دادگاه غیر بومی بوده. عمویم با خان به گراش برمی‌گردند و مرحوم موغلی لار می‌مانند، چون دفتر کارشان آنجا بود. ایشان روزانه پیگیر تعقیب آن دو فراری می‌شد، تا این که

و بنویسند.)

خلاصه در همین مشتی بازی‌ها بود که موقعیتی برایم به وجود آمد و فکر کردم که چطور خودم را از معرکه‌ی دشمن زیاد بیرون ببرم. الحمدلله خیلی به آسانی آمدم بیرون و کنار ایستادم، و به آنها نگاه کردم و دیدم که خیال‌ام درست بود، و حالا با هدف‌ای که داشتند به همدیگر می‌پرند!

همان‌وقت مرحوم حاج امرالله عبداللهی برادر بزرگوار مهندس احمد عبداللهی آمد و دست‌ام را گرفت و سوار موتورسیکلت‌اش کرد که من را از مه‌لکه بیرون بکشد. حقیقتاً ترسیدم، ولی قسم خورد که می‌خواهم تو را به خانه برسانم، چون برای ما ثابت شد که قضیه دروغ است، ولی این بچه‌ها نمی‌دانند و به همدیگر فحش می‌دهند و تو هم کارهای نیستی. خدا رحمت‌اش کند که حقیقت را می‌گفت و انجام داد، یعنی مرا به منزل رساند. ولی من برای مرحوم عمویم دل‌واپس بودم که چه شد. طولی نکشید که ایشان نیز همراه با چند نفر از ریش‌سفیدان آمدند منزل، و چون دیر وقت بود، کسی نیامد تو.

یک روز بعد از حضور مردم سر چاه فوق‌الذکر، مجدداً تعدادی از جوانان ناپخته همراه با چند نفر بزرگ‌تر که الحمدلله اکثرشان زنده و سلامت‌اند و خدا عمر طولانی و باعزتی به همه بدهد (هر چند تعدادی از ایشان یا ساکن بنادر خلیج هستند و یا اینکه مانند در آنجا را بیشتر دوست دارند) شروع به تظاهرات در کوچه‌های شهر کردند که

با دخالت دوستان و پدران‌شان دست کشیدند و فراموش کردند. هرچند که نه فقط همه الحمدلله پدر شده‌اند، بلکه ببه‌حاجی [پدربزرگ] نیز شده‌اند. خدا یار و نگاه‌دارشان باشد انشاءالله.

بنده در ۲ یا ۳ سطر بالا درباره خدمت و خودجوشی‌ها و دل‌سوزی‌های هم‌شهریان عزیز در زمینه‌ی آباد کردن همیشگی شهرمان، که در کشور عزیزمان زبان‌زد است، و حتی در مساعدت و همکاری در شهرها و روستاهای منطقه نیز کوتاهی نکرده و نمی‌کنند صحبت کردم. و این هم الحمدلله مثل قدیمی‌ها، که منظورم معتمدین و ریش‌سفیدان ۲ محله‌ی شهر، همانند مرحومان آقا سید عبدالرسول معصومی، حاج شیخ حسن، حاج غلامحسین سلیمی، حاج اسدالله ابدی، حاج علی زارعی و عمویم حاج جعفر اسدی و حاج عباس درویشی و حاج عظیمی (که متأسفانه من اسم آن بزرگوار یادم نیست)، و عزیزان و سرورانی دیگر که همه دست در دست هم دادند و با خلوص ایمان، ساخت اولین درمانگاه، شرکت برق رخشان و لوله‌کشی آب شور به یکی از برکه‌های پشت مسجد حوض و برکه حاج شرف (که می‌گفتیم «اوشرف») واقع در خیابان اصلی شهر (مین خَهره) که هر ۲ محله از آن استفاده می‌کردند را به انجام رساندند. مضافاً این که مرحوم حاج احمد حاج عبدالله پرهیزگار (برادر مرحوم حاج محمد ماشینی) برای آبیاری شهرش، زندگی‌اش را در قطر فروخت و آن مبلغ را صرف خرید یک دستگاه حفاری کرد و

آورد گِراش، و شروع کرد به حفاری که متأسفانه نتیجه‌ای گرفته نشد. فقط یکی دو بار مته‌ی آن دستگاه در چاه گیر دادند، ولی پس از زحمت فراوان موفق شدند به آب چند اینچی نیمه‌شوری در صحرای اناخ برسند که با تانکر می‌آوردند و برکه‌ها را پر می‌کردند تا ملت از آنها استفاده کنند. این قصه کوچک من بود که از نزدیک و به عنوان یک به اصطلاح مسئولی در آن شرکت داشتم.

ناگفته نماند که مرحوم زادن فرزند ارشد مرحوم الله‌قلی خان، کتابی که محتوی مفصلی از کودکی پدرشان تا آزاد شدن از زندان ایشان و قضیه قلعه تا مراجعت‌اش به گِراش و بالاخره شهردار شدن و خدماتی که در آن ایام برای آبادانی شهر عزیزمان یعنی شهر اجدادی‌اش انجام داده بودند، به چاپ رساندند و فکر می‌کنم اکثر هم‌شهریان نیز آن را خوانده باشند. من در هفته سوم فروردین ماه سال ۱۳۶۰، برای خرید لوازم خانگی برای فروشگاه‌ای که متعلق به عموزاده‌ام مرحوم رحمت اسدی و برادر بزرگام آقای حاج باقر اژدری بود، طبق دستور عموزاده‌ام به شیراز و به فروشگاه آقای علی‌محمدی (که خدا یارش اگر زنده‌اند و خدا رحمت‌اش کند اگر فوت شده) رفتم. این فروشگاه در خیابان واقع در سمت راست فلکه مصدق قدیمی و جنب «گود اربون» است. خلاصه عصر اجناس خریده شد و قرار شد که شب کامیون بفرستم مقابل مغازه، چون آن ساعت خلوت و امکان بارگیری بیشتر بود. کامیون رسید و من هم رفتم قیمت اجناس را بپردازم

که چیزی بیشتر از یکصد هزار تومان بود. شصت هزار آن را نقداً پرداخت کردم، و بقیه چک صادرات شیراز دادم. ناگفته نباشد، وقتی که رفتم داخل مغازه، بزرگوار مسنی آنجا نشسته بودند که دوست علی‌محمدی بودند. خلاصه پس از پرداخت، آن بزرگوار به آقای علی‌محمدی اعتراض کردند که «چرا همه مبلغ را نقد نمی‌گیرد و دارید چک از پسری غیر شیرازی می‌گیرید؟» من جوابی به ایشان ندادم، ولی آقای علی‌محمدی گفتند: «ایشان بچه گِراش‌اند و یکی از مشتریان همیشگی، و چک‌شان قابل قبول ماست.» بعد پیرمرد رو به طرف من کرد و پرسید: «آیا زادن خان را می‌شناسید و قلعه گِراش رفته‌اید؟» گفتم: «خدا رحمت‌اش کند. من ایشان را ندیده‌ام ولی قلعه رفته و داستان قلعه و تیراندازی به ایشان را نیز شنیده‌ام.» پیرمرد گفت: «من آن روز درجه‌دار بودم و تعداد ۶۰ تا ۱۰۰ نفر سرباز با من بود. روز اول رسیدن‌مان به گِراش، در صحرایی به نام «برکه نه» (برکه‌ی نو) سنگر گرفتیم، و چند کارآگاه فرستادم شهر که وضعیت را از نزدیک بررسی کنند. خلاصه برگشتند و خبر دادند خان راضی از رعیت و رعیت راضی از خان هستند. لذا من دستور دادم شما تیرهایتان را رو به هوا شلیک کنید، ولی سعی کنید بیشتر روی هوای قلعه باشد. و خودم قسم می‌خورم که یک تیر هم به طرف قلعه شلیک نکردم.» خلاصه این هم داستانی بود که سال ۱۳۶۳ با آن روبه‌رو شدم.

موفق و مؤید باشید ■



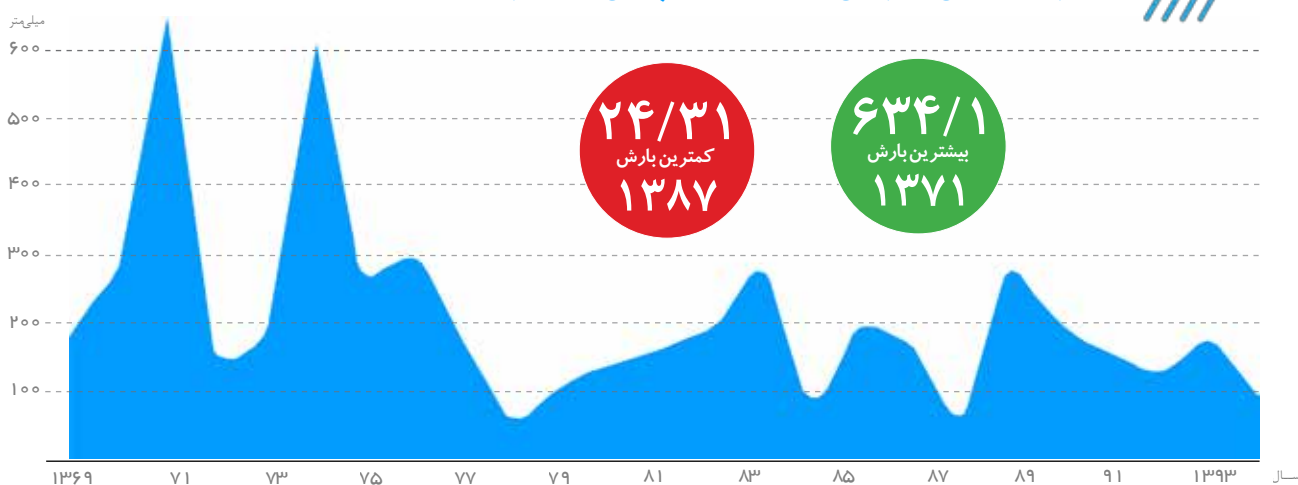
عکس‌ها از مجموعه «چاه آبیاری گِراش پس از نیم قرن» از محمدامین نوبهار

داده‌نما:

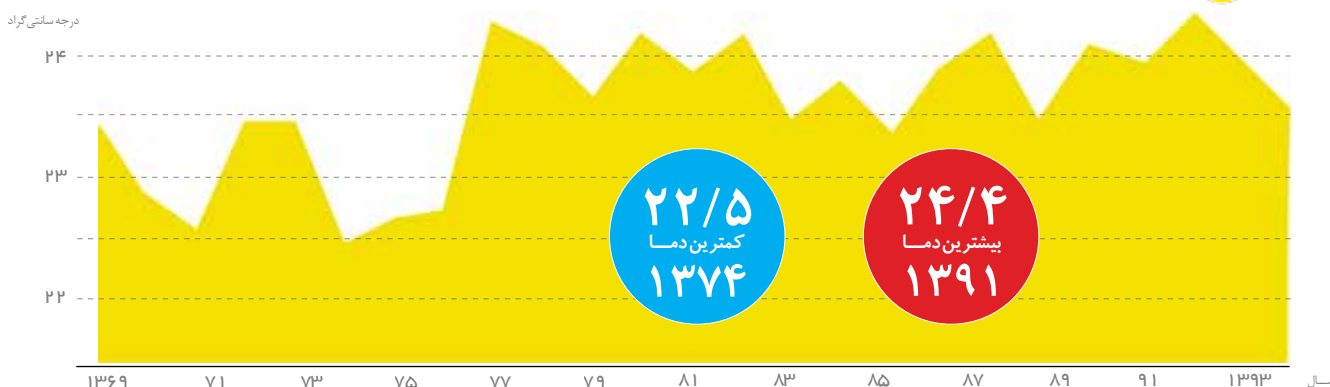
باران و گرما در یک نگاه

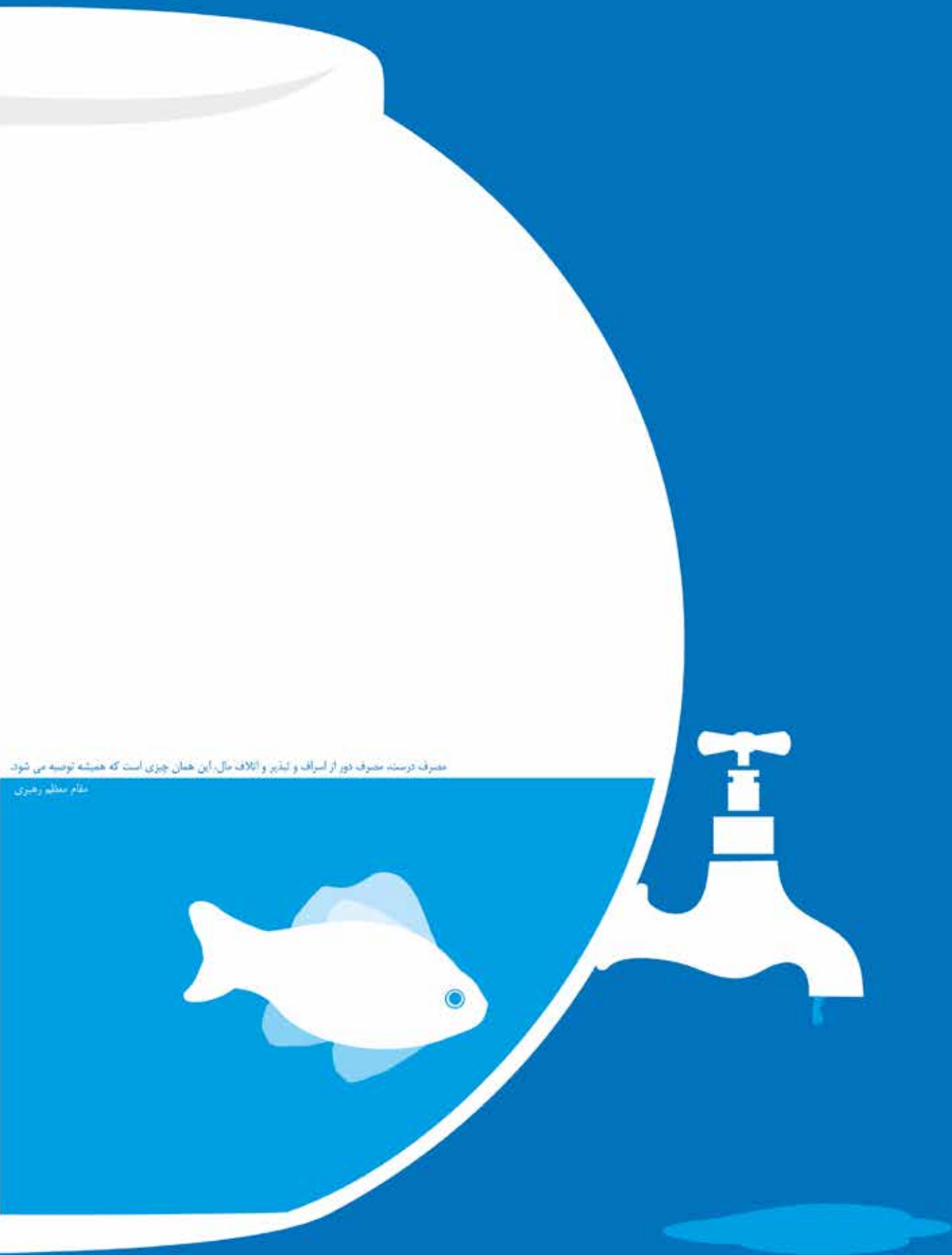
|| محمود آذرایین
کارشناس هواشناسی

میزان بارش گراش از ۲۵ سال پیش تا کنون



دمای سالانه گراش از ۲۵ سال پیش تا کنون





مصرف درست، مصرف دور از اسراف و تبذیر و اتلاف مال، این همان چیزی است که همیشه توصیه می شود.
مقام معظم رهبری



گفتگو

خاستگاه ریزگرد و گریزگاه آن
گفتگو با ناصر کرمی، اقلیم‌شناس و استاد دانشگاه برگن نروژ
■ محمدمامین نوبهار

گرایش باید یک موزه داشته باشد
گفتگو با مصیب امیری، مدیر کل میراث فرهنگی فارس
■ احمدرضا خودکامه - حمید بهرامی

گفت‌وگو با دکتر ناصر کرمی
دانشیار دپارتمان جغرافیای دانشگاه برگن، نروژ

خاستگاه ریزگرد و گریزگاه آن



اشاره: دکتر ناصر کرمی، دانشیار دپارتمان جغرافیای دانشگاه برگن، نروژ است. او که متولد ۱۳۴۶ در شوش است، تحصیلات خود را در رشته جغرافیای طبیعی دانشگاه تهران شروع کرده است و دکترای اقلیم‌شناسی دارد. از تالیفات کرمی در حوزه جغرافیا می‌توان به راه یاب ایران، توسعه پایدار در مناطق خشک، سرزمین کویت، سرزمین عمان اشاره کرد. راه‌یاب ایران، پر فروش‌ترین کتاب در توصیف جغرافیای ایران است. او البته به جغرافیا بسنده نکرده و دستی نیز بر ادبیات دارد. رمان تلخاک و بی‌نهایت و مجموعه داستان سفر به دریای آبی ژرف از دیگر نوشته‌های او است. تلفیق فرم نوشتار ادبیاتی-رسانه‌ای و نگاه تیزبینانه به مسائل محیط زیستی ایران، کرمی را به یک منتقد خاص در این حوزه تبدیل کرده است. پیشنهاد گفتگو با ناصر کرمی وقتی به ذهنمان رسید که او یادداشت‌های بحث‌برانگیزش درباره علت ریزگردها را منتشر کرد. ریزگرد مسئله اساسی ایران است و به نظر می‌رسد تنها راه‌حل کوتاه‌مدت، صحبت کردن درباره این مسئله و افزایش آگاهی افراد باشد. خوشبختانه شبکه‌های اجتماعی این روزها مرزها را از میان برداشته‌اند و این فرصتی برای ایجاد ارتباط میان دانشجویهای کنجکاوی همچون ما و اساتید خونگرمی همچون دکتر کرمی است. این گفتگو درباره بحران ریزگردهای خوزستان به مدد این شبکه‌ها انجام شده است.



محمدامین نوبهار
دانشجوی کارشناسی زیست‌شناسی
دانشگاه شهیدچمران اهواز

میزان سنجش آلودگی گرد و غبار چیست؟

حد استاندارد ذرات معلق موجود در هوا ۱۵۰ میکرون بر متر مکعب است. از این مقدار بالاتر هوا ناسالم توصیف می‌شود. در خوزستان مواردی پیش آمده که این حد از ده هزار میکرون هم بالاتر رفته. به همین خاطر است که گفته می‌شود در ایام پیک ریزگرد اهواز به آلوده‌ترین شهر جهان تبدیل می‌شود.

آلودگی‌های دیگر همچون موثر نبوده‌است؟

اصلا اعلام این آلودگی به همین خاطر ریزگردها بوده است. وگرنه از نظر آلودگی شیمیایی در همین ایران خودمان شهرهایی مثل تهران و اراک و مشهد شرایطی بدتر از اهواز دارند.

آیا منشا گرد و غبار دو هفته اخیر شناسایی شده است؟

نه، شناسایی نشده. سازمان هواشناسی گفت گرد و غبار دهم بهمن منشا محلی داشت. یعنی همان که از اهواز بالاتر نرفت. اما بیست بهمن گرد و غبار ارومیه را هم در برگرفت و دیگر بعید بود که منشا آن خوزستان باشد. قبل‌تر عکس‌های ماهواره‌ای نشان میداد که ریزگرد از جاهای دورتر هم آمده است.

چقدر می‌توانیم گرد و غبار اخیر غرب ایران را یک آلودگی طبیعی بنامیم. فعالیت‌های انسانی در شکل‌گیری این اتفاق چقدر موثر بوده است؟

من تاثیر دو عامل طبیعی و انسانی را پنجاه پنجاه می‌دانم. اما باید توجه

کرد که ما داریم درباره آلودگی هفتاد برابر حد مجاز حرف می‌زنیم. یعنی اگر خشکسالی هم نبود هوای اهواز می‌توانست ده‌ها برابر بیشتر از حد مجاز آلوده باشد. اما به هر حال هر کدام از این کمیت‌ها احتیاج به سنجش دقیق دارند.

اخیرا خبر گرد و غبار در مناطق شمالی آفریقا و غرب آسیا هم شنیده می‌شود. قضیه چیست؟ آیا این مسئله به آلودگی‌های ایران ارتباطی دارد؟

قطعا ربط دارد. اساسا آنچه که ریزگرد نامیده می‌شود بیشتر منشا بیرونی دارد و این گرد و غبار است که منشا محلی دارد. عکس‌های ماهواره‌ای هم بیانگر ورود مکرر موج ریزگرد از آفریقا به ایران است.

شما در یادداشت‌هایتان به تفاوت دیدگاه اکتولوژیست‌ها و اقلیم‌شناس‌ها درباره منشا این پدیده اشاره کرده‌اید. تفاوت این دو نگرش چیست؟

اکتولوژیست‌ها اساسا با مقیاس‌های کوچک سر و کار دارند. مثلا تفاوت بال مگس و زنبور. اقلیم‌شناسان عمدتا با مقیاس‌های بزرگ سر و کار دارند. مثل تفاوت اقلیم دوران‌های مختلف زمین‌شناسی و تفاوت تاثیر آل‌نینیو در حوزه‌های مختلف اقیانوسی. برای تحلیل پدیده اقلیمی و بین‌المللی ریزگرد قطعا اقلیم‌شناسان مواد و روش‌های علمی مناسب‌تری در اختیار دارند.

احتمالا شما هم شنیده‌اید که استاندار خوزستان اعلام کرده: «مالچ‌پاشی راه‌کار حل معضل گرد و غبار در خوزستان نیست

زیرا گرد و غبار در این استان به صورت ماسه‌ای است و مالچ‌پاشی مختص اراضی شنی است.» نظر شما درباره این مطلب چیست؟

گردوغبار خوزستان گاه رسی است و از دوردست می‌آید، گاه ماسه‌ای است و از فواصل متوسط می‌آید و گاه هم شنی است و از نزدیک و مناطق همجوار می‌آید. مالچ‌پاشی بیشتر مناسب تثبیت ماسه‌ها است که مربوط به فواصل متوسط است.

در این سال‌ها همواره راهکار مالچ‌پاشی و درختکاری مطرح بوده است. با توجه به رشد علمی جهان، آیا همچنان این‌ها راهکارهای اساسی‌اند؟

بله، در واقع هنوز راهکار موثر و فراگیر دیگری وجود ندارد. البته بهترین راه، احیای نظام هیدرولوژیک در مناطق آسیب دیده است.

با فرض اینکه مالچ‌پاشی و درخت‌کاری به سرعت انجام شود، عمر این راهکارها چقدر است؟ آیا این راهکارها در مناطقی مانند شمال عربستان و آفریقا هم پاسخگوی مسئله است؟

جنس خاک و در دسترس بودن آب کافی شرط ایجاد فضای سبز است. در مناطقی که به طور تاریخی بیابان هستند، مثل صحرای آفریقا و کویر لوت قطعا این شرایط وجود نداشته است. مالچ‌پاشی در صورتی به تثبیت منجر می‌شود که در کمتر از سه سال همراه بشود با ایجاد فضای سبز و کاشت گیاه. مشکل الان این است که آبی برای کاشت گیاه وجود ندارد.

آیا راه‌حل کوتاه‌مدتی برای کنار آمدن مردم با این پدیده

وجود دارد؟

نه متأسفانه. مالچ‌پاشی می‌تواند بخشی از گرد و غبار محلی را کاهش دهد. همین!

شما برای کنار آمدن با این آلودگی، بحث تغییر مدیریت شهری، را مطرح کرده‌اید. به نظر تان چقدر این کار شدنی است؟ من البته گفتم تغییر نظام برنامه‌ریزی شهری. اما این کار توان اقتصادی و سرمایه‌گذاری فوق‌العاده‌ای می‌خواهد. یعنی وجود زیرساخت‌هایی مشابه آنچه که در شهرهای بیابانی بزرگی مثل دوی و دوحه و بوستون و لاس وگاس و ... هست. اهواز خیلی دور است از این زیر ساخت‌ها.

برخی مسئولین کشور اعلام کرده‌اند که به جای جستجوی منشا این آلودگی‌ها، باید به دنبال حل این مسئله برای مردم بود. این تفکر با بحث مدیریت شهری شما چقدر هم خوانی دارد؟

شما اگر منشا را ندانید چطور می‌خواهید مشکل را حل کنید؟ مگر می‌شود که دکتر قبل از تشخیص بیماری شما برایتان دارو تجویز کند؟

به نظر می‌رسد مردم برخی استان‌ها متهم اصلی این اتفاق را انتقال آب به استان‌های همجوار می‌دانند. اصلا آیا آبی بین استان‌ها منتقل می‌شود؟

انتقال آب بین حوضه‌های غلط و غیر قابل قبول است. اما مشخص نیست دقیقا چقدر آب از هر استان به جاهای دیگر می‌رود و بعید است منشا ریزگردها این مسئله باشد ■

مدیر کل میراث فرهنگی فارس در گفتگو با هیمه

گرایش باید یک موزه داشته باشد



اشاره: روز پنجشنبه نوزدهم شهریور، در حالی که هوای شیراز نسبت به روزهای عادی گرم‌تر بود و ساعت حوالی ۱۱ را نشان می‌داد، به اتفاق حمید بهرامی به خیابان رودکی رفتیم تا به بهانه راه‌اندازی نمایندگی میراث فرهنگی در گراش، با مصیب امیری، مدیر کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان فارس گفتگویی داشته باشیم.

امیری که اصالتاً لامردی است، با رویی گشاده از ما استقبال می‌کند و خوش‌آمد می‌گوید. آماده شروع مصاحبه هستیم که خدمت‌کار اداره با یک سینی چای وارد می‌شود و پذیرایی می‌کند. با تعارف مدیر کل، چای را با شکلات تلخی که در جعبه‌ای از جنس خاتم قرار دارد میل می‌کنیم.

امیری در طول مصاحبه سعی می‌کند به ما اطمینان دهد که تفاوت چندانی بین نمایندگی و اداره میراث فرهنگی وجود ندارد، و فعالیت مهندس اسدی، رییس نمایندگی گراش، را آن‌قدر خوب می‌داند که بتوان این نمایندگی را در حد یک اداره ارزیابی کرد. او به شهرهای جنوب فارس نیز دیدی منطقه‌ای دارد و فرهنگ و تاریخ آنها را در یک بستر مشترک می‌بیند.

|| احمد رضا خودکانه

|| حمید بهرامی

لطفاً یک توضیح کلی در خصوص راه‌اندازی نمایندگی میراث فرهنگی در گراش بدهید.

اولین اقدامی که سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری با هماهنگی‌های درون-سازمانی انجام داد، استقرار نمایندگی میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری در گراش بود که خوشبختانه در این مدت فعالیت‌های خوبی در حال انجام است. فعالیت‌هایی که در کمتر اداره‌ای شاهد آن هستیم. نمایندگی میراث فرهنگی که در شهر گراش شکل گرفته است، مدیون تلاش‌های فرماندار شهر و به ویژه همراهی مردم است که همت گماشتند و شرایط را مهیا کردند. ما به سهم خود فقط گوشه‌ای از بخش اداری آن را حل کردیم. با توجه به این که مردم در راه‌اندازی این نهاد نقش به‌سزایی داشتند، می‌توان امیدوار بود که فعالیت‌های گسترده‌ای در این منطقه صورت پذیرد.

چه شرایطی برای ارتقای نمایندگی میراث فرهنگی به اداره وجود دارد؟

برای ارتقای نمایندگی به اداره، ضوابط و مقرراتی وجود دارد که یکی از آنها تعداد آثار ثبت شده شهرستان است. به طور مثال باید تعداد آثار ثبت شده حداقل پنجاه یا هفتاد اثر باشد. آمار ثبتی گراش این تعداد نیست و در حال حاضر در گراش ۱۳ مورد ثبت ملی داریم. باید دیگر بناها و آثار تاریخی نیز شناسایی و ثبت شوند که به آن تعداد مد نظر برسد. اما در مجموع، نمایندگی یا اداره تفاوت چندانی ندارد و مهم بیان کاری است که انجام می‌شود. نمایندگی به لحاظ قانونی دو نفر نیرو دارد و اگر به اداره ارتقا یافت، تعداد نیروی اداری به چهار نفر افزایش می‌یابد که به لحاظ

شکلی تفاوت چندانی ندارد.

نمایندگی و اداره میراث فرهنگی در بحث اختیارات و بودجه چه تفاوت‌هایی دارند؟

نمایندگی‌های میراث فرهنگی در حد خود اختیاراتی را دارند. شاید در یک شهرستان، تبدیل نمایندگی به اداره به لحاظ شکلی خوب باشد اما به لحاظ عمل‌کردی خیلی تفاوتی ندارد. اگر بخواهیم یک شهرستان را معرفی کنیم و ظرفیت آن را نشان دهیم، مهم این است که بتوانیم آن ظرفیت را ارائه کنیم. یکی از راه‌های معرفی شهرستان، تاسیس موزه است. اگر بتوانیم در گراش یک موزه داشته باشیم، این می‌تواند تمام نواقصی که در بحث اداره است را پوشش بدهد.

هر شهرستان در استان فارس یک ظرفیت کلی دارد که ابتدا باید آن را در خود شهرستان به نمایش گذاشت. در بعضی مقاطع نیز سعی می‌کنیم شرایطی را محیا کنیم که ظرفیت شهرستان‌ها را در استان نشان دهیم. به طور مثال در نمایشگاهی که اواخر شهریورماه قرار است در شیراز برگزار شود آیین مصاحبه قبل از برگزاری این نمایشگاه انجام شده است. تمام شهرستان‌ها ظرفیت‌های گردش‌گری، میراث فرهنگی و صنایع دستی خود را به نمایش خواهند گذاشت.

فعالیت نماینده‌تان در گراش را در این مدت چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در سازمان میراث فرهنگی، فعالیت‌های بسیار گسترده‌ای انجام می‌شود اما متأسفانه نمود پیدا نمی‌کند. خوشبختانه نماینده‌ی ما در گراش اقداماتی که تاکنون در بحث معرفی از طریق فضای مجازی که امروزه همه‌گیر شده انجام داده‌اند، بسیار خوب عمل کرده‌اند و این نشان می‌دهد که

نمایندگی ما خوب کار می‌کند.

به نظر شما به منظور رونق گردشگری در شهرستان، مهم‌ترین اقداماتی که باید انجام شود چیست؟

بخش اول شناساندن ظرفیت‌ها و فراهم آوردن زیرساخت‌هاست. بخش دوم که نیاز به همکاری مردم دارد، فراهم شدن زیرساخت‌های حوزه گردشگری است. این به معنی ساخت هتل ۵ ستاره در آنجا نیست، بلکه شیوه‌های مختلفی مثل اقامت‌گاه‌های بوم‌گردی وجود دارد. یا با یک تغییر کاربری جزئی، می‌توان از خانه‌های تاریخی به عنوان مراکز اقامتی استفاده کرد. دولت هم به لحاظ کلی در این موارد از بخش خصوصی استقبال و به آن کمک خواهد کرد. باید این بستر را فراهم کرد تا در فصولی از سال، مردم به حضور در آن شهرها مشتاق شوند. اینجا ضرورت دارد که اصحاب رسانه و سازمان‌های مردم‌نهاد به مردم انگیزه دهند و در راستای معرفی هر چه بیشتر قابلیت‌ها تلاش کنند.

آیا در حال حاضر پرونده‌ای از آثار تاریخی گراش جهت ثبت ملی در دستور کار قرار دارد؟

در سطح استان خیلی از آثار باستانی شناسایی شده و پرونده ثبتی آنها نیز تهیه شده است. منتها این کار زمان می‌برد. شاید برخی شهرستان‌ها تعداد آثار ثبتی کمی داشته باشند، اما می‌شود با تاسیس یک موزه این ظرفیت را ایجاد کرد که فرهنگ و تاریخ مردم را معرفی کنیم. یعنی اگر به لحاظ تعداد آثار باستانی به آن تعداد مد نظر نرسید، می‌توان با فراهم کردن زیرساخت‌های گردشگری مناسب، این موضوع را جبران کرد و نمایندگی را هم به

لحاظ شکلی به اداره تبدیل کرد. با توجه به این که مجوز تاسیس موزه مردم‌شناسی گراش سال‌ها پیش اخذ شد، چرا هیچ اقدامی برای راه‌اندازی آن صورت نگرفت؟ در گذشته نمایندگی میراث در گراش وجود نداشت و مستقل نبود. به دلیل نبود متولی میراث فرهنگی در گراش، این کار روی زمین مانده بود. همین ساختمان را که نمایندگی ما در آن مسقر است، مردم کمک کردند، و ما هم امید داریم در کنار مردم بتوانیم ظرفیتی را ایجاد کنیم تا پتانسیل‌هایی که در گراش وجود دارد بیشتر نمود پیدا کند.

در بحث تاسیس موزه مردم‌شناسی گراش چه قولی می‌توانیم از شما بگیریم؟

با توجه به اینکه مکان آن مشخص شده است، سعی می‌کنیم در اسرع وقت نسبت به تهیه تجهیزات مورد نیاز اقدام کنیم. اما این که چه مدت طول خواهد کشید که به بهره‌برداری برسد، لازم است شخصاً بازدید از این محل داشته باشیم.

ما این قول را می‌توانیم از شما بگیریم که تا ۱۵ مهرماه از شهرستان بازدید داشته باشید؟

بله انشالله... اواسط مهرماه در گراش حضور پیدا می‌کنم و سعی می‌کنم جلسه‌ای هم با انجمن‌های مرتبط با میراث فرهنگی و گردشگری داشته باشیم. آیین سفر محقق نشد.

پس از استقرار نمایندگی میراث فرهنگی در گراش، آیا بودجه‌ای جهت مرمت آثار باستانی تخصیص یافته است؟ در هر شهرستان یک یا دو بنای تاریخی در فهرست پیشنهادی

به لحاظ جغرافیایی فاصله‌ای که شهرهای لار، گراش، اوز، مهر و حتی خنج با هم دارند، زیاد نیست. در هر کدام از این شهرها ظرفیت‌ها و پتانسیل خاصی وجود دارد که وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، یک قابلیت خیلی بزرگ در جنوب استان شکل می‌گیرد.

می‌یابد، جواب‌گوی نیازها نیست. لذا برنامه‌ریزی کردیم که در هر شهرستان مرمت آثاری که در یک پروژه حداقل دوساله قابل بهره‌برداری است، بودجه به آن اختصاص یابد. در حوزه صنایع دستی نیز با توجه به آمار بیکاری در سطح جامعه، باید فرصت‌هایی را ایجاد کنیم که در زمینه‌های صنایع دستی منجر به اشتغال‌زایی شود و در کنار اشتغال‌زایی، به پایدار شدن صنایع دستی هر منطقه هم کمک کند. ما در فصول مختلف سال با همین رویکرد نمایشگاه‌های صنایع دستی را در نقاط مختلف شهر بر پا می‌کنیم که از این طریق بازار اشتغال برای جامعه هنرمندان ایجاد شود. در کنار آن بحث آموزش نیز انجام می‌شود که امیدواریم بتوانیم این کار را توانمند بکنیم. همچنین در حال تدوین برنامه‌ای با کمیته امداد هستیم که در مناطق دورافتاده و محروم نیز بتوانیم این امر را انجام بدهیم. در بحث گردشگری نیز با توجه به روند افزایش توریست در کشور، سیاست‌های ما و دولت بر این است که ظرفیت اقامتی سطح استان را افزایش بدهیم. این کار همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، مستلزم فراهم نمودن زیرساخت‌هاست. اعتقاد ما بر این است که به فراخور ظرفیت‌های موجود در شهرستان‌ها می‌توان موزه‌های تخصصی ایجاد کرد. این موزه هم می‌تواند به نوعی برای خود شهرستان و نسل جدید که ممکن است از گذشته بی‌خبر باشد اطلاعات خوبی در اختیار مردم قرار بدهد، و هم در سطح کلان می‌تواند ایفای نقش کند. ■

می‌دهند. باید با دید کلی به فرهنگ آن مناطق نگاه کنیم.

بعضی فرهنگ‌ها تفاوت چندانی با هم ندارند و خیلی به هم شبیه‌اند. چه شاخصی را مد نظر می‌گیرید که یک میراث معنوی به اسم این شهر یا شهر دیگر ثبت شود؟

به تفاوت‌های موجود بستگی دارد. به طور مثال، در کل ایام محرم در سطح استان آتش نذری پخت می‌شود، ولی ممکن است جایی آتش خاص باشد و یا میزان آن زیاد باشد. این می‌تواند یک شاخص باشد. یا مثلاً مراسم تعزیه در خیلی از شهرها تقریباً به یک شکل برگزار می‌شود، اما ممکن است برخی شهرها تفاوت‌های خاصی داشته باشد. ما آن تفاوت خاص را در ثبت کردن رویداد به اسم آن شهر مد نظر می‌گیریم. اگر یک فرهنگ در کل منطقه انجام می‌شود و تفاوت چندانی ندارد، می‌شود به اسم کل منطقه ثبت کرد. با توجه به نیرویی که در گراش داریم و خوشبختانه خیلی هم فعال است، امیدواریم که فعالیت‌های میراث فرهنگی و گردشگری قوت پیدا کند.

و مهم‌ترین برنامه‌های پیش روی شما در منطقه جنوب فارس؟

سازمان در سه بخش فعالیت دارد. یک بخش آن میراث فرهنگی است که عمده‌ترین کار آن، حفاظت از بناهای تاریخی است. ما معمولاً هر سال هزینه‌ای را برای مرمت بناهای تاریخی لحاظ می‌کنیم. اما در سال‌های اخیر، میزان اعتباراتی که به سازمان تخصیص

شبهات زیادی به هم دارد. آیا این شبهات‌ها خللی در معرفی یک شهر ایجاد نمی‌کند؟

به لحاظ فرهنگی نمی‌شود خیلی از چیزها را از هم جدا کرد. باید به آن منطقه تحت عنوان یک بستر فرهنگی اشاره کنیم. اگر یک محور مشترک در آن منطقه فعال شود، می‌تواند بر گردشگری آن منطقه هم تاثیر به‌سزایی داشته باشد.

به لحاظ جغرافیایی فاصله‌ای که شهرهای لار، گراش، اوز، مهر و حتی خنج با هم دارند، زیاد نیست. در هر کدام از این شهرها ظرفیت‌ها و پتانسیل خاصی وجود دارد که وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، یک قابلیت خیلی بزرگ در جنوب استان شکل می‌گیرد. به عنوان مثال بازار قیصریه لار از بازار شیراز هم قدیمی‌تر است. وقتی که در دوران صفویه این بازار در لار ساخته شده، همه شهرهای گراش، اوز و خنج یک محدوده فرهنگی بودند. همچنین در شهر خنج، قبور بابانجم، شیخ ابواسحاق و کاکا فخرالدین از آثاری است که نمونه‌های آن در کشور نداریم و منحصر به فرد است. و یا در حاشیه جاده‌ها در اوز و گراش، شاهد تعداد زیادی آبنبار هستیم که این از پرتدد بودن آن مسیر و همچنین سخت‌کوشی و خیر بودن مردم آن منطقه از گذشته‌های دور حکایت دارد. ریشه‌های فرهنگی مناطق جنوب به قدری قوی است که در زمان‌های قدیم در حاشیه جاده‌ها آبنبارهای متعددی می‌ساختند که مردم و کاروان‌هایی که از آنجا عبور می‌کنند، تشنه نمانند. به همین دلیل ما هیچ‌وقت نباید در بحث فرهنگ آن منطقه برش بزنیم و بگوییم گراش این ظرفیت را دارد، لار ظرفیت دیگری و خنج هم جدا. بلکه اینها در کنار هم یک فرهنگ مشترک را تشکیل

اعتبارات قرار می‌گیرد. در بودجه سال ۹۴ دو بنای تاریخی گراش جهت مرمت، اعتباراتی را خواهند گرفت.

سند تاریخی گمپو در دهستان فداغ قرار دارد، اما به نام بیرم ثبت شده است. چگونه می‌توان آن را تصحیح کرد؟

با پیگیری نمایندگی میراث فرهنگی گراش، امکان اصلاح این مورد وجود دارد.

با توجه به فعالیت گروه‌های مردمی میراث فرهنگی در گراش، سیاست‌های سازمان میراث فرهنگی در خصوص این گروه‌ها چیست؟

سیاست‌های سازمان در خصوص سازمان‌های مردم‌نهاد را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. در گذشته سازمان اعتباراتی را در اختیار داشت و کمک مالی می‌کرد، اما متأسفانه در یکی دو سال گذشته، اعتباری اختصاص نیافته است. در سطح کلی ممکن است به طور مثال در نمایشگاهی که آخر شهریور برگزار می‌شود، غرفه‌هایی را در اختیار NGOهای فعال قرار بدهیم که بتوانند فعالیت‌هایشان را در معرض دید عموم قرار بدهند و خودشان را معرفی کنند.

ما اعتقاد داریم NGOها در سطح شهرستان ظرفیت خیلی خوبی هستند. از این بابت که موضوع میراث فرهنگی را موضوع مردمی می‌دانیم و NGOها هم برخاسته از مردم هستند و می‌توانند پشت‌وانه و بازوی اجرایی ما باشند. لذا ما نیز از کمک‌های معنوی خود دریغ نمی‌کنم.

در شهرهای جنوبی استان فارس، ارزش‌های فرهنگی و یا حتی آداب و رسوم مردم



هنر

یونس ■ داستان ■ حوریه رحمانیان

پیاده‌روی مبتذل ■ شعر ■ سعید توکلی

صداها ■ نقد ■ راحله بهادر

پس خوانی سپیدی‌ها ■ نقد ■ محمد خواجه‌پور

گرایش در پلک آفتاب ■ عکس ■ فاطمه بهبودی

داستان



عکس از محمدامین نوبهار

یونس

حوریه رحمانیان

دو بچه داخل توپ شدند. سرپا نشستند. مرد توپ را با کمپرسور کهنه باد کرد. کم کم سنگینی توپ از سر بچه‌ها برداشته شد. توپ سفت و شفاف را هل داد توی دریا. برگشت روی شن‌ها نشست پاهایش را دراز کرد ته طناب را گرفت. موج‌ها توپ را به بازی گرفتند. بچه‌ها با هر چرخش می‌افتادند. خنده‌های سرخوشانه‌شان صدا نداشت. صدای موج می‌آمد.

از غرب صدای قایق‌های موتوری می‌آمد. چند دختر با لباس‌های تابستانی زرد و گل‌بهی به هم آب می‌پاشیدند. موج و باد خنده‌هایشان را به هم می‌ریخت. چند زوج جوان مشغول دفن یکی از مردان‌شان تا گردن زیر شن بودند. حجم زیاد شن هم از پس گردی شکم بر نمی‌آمد. کافی بود تکان کوچکی بخورد. زن جوانی از بین آنها با دستمال شن‌های روی صورت مرد مدفون را تمیز می‌کرد. بچه‌ای که دلواپس دمپایی رفته با موج بود، بی‌حرکت به دریا زل زده بود. سطل و بیلچه پلاستیکی‌اش یکی دو متر آن طرف‌تر رها شده بود. آنها در آن سمت رویاهای مرد بودند.

پیرمردی با لباس ورزشی مشغول دویدن درکناره‌ی آب به طناب که رسید به مرد لبخند زد. مرد ایستاد. طناب را شل کرد. توپ دور شد. پدر و مادر اسم بچه‌ها را با تمام توان‌شان داد می‌زدند. زن و شوهری با پسر کوچک‌شان از مرد قیمت پرسیدند. صدای اعتراض زن که قرار بود آرام باشد آمد. مرد زیر لب زمزمه کرد: یونس یواش‌تر رکاب بزن! دو غواص آن طرف‌تر با لباس‌های سیاه چسبان‌شان از آب بیرون آمدند. تن‌شان در آفتاب دم غروب مثل ماهی لیز و براق بود. مرد به جای آنها نفس عمیقی کشید. طناب را که دور شلوارک سیاهش پیچیده بود باز کرد سمت خودش کشید. توپ روی امواج کوچک بالا پایین می‌رفت و جلو می‌آمد. شن از زیر پاهای برهنه‌اش جاخالی می‌داد. موج می‌آمد و شن‌های تازه روی پاهایش می‌ریخت. پدر و مادر توپ را لمس می‌کردند و به بچه‌ها می‌خندیدند. زیر توپ را که باز کرد خنده‌ها بر موج پیشی گرفت.

توپ را با فشار خالی کرد. تا زد و داخل کوله‌ی نایلونی جا داد. صدای زنگ دوچرخه با باد می‌آمد. شبیه همان که ناخداعمو داشت. رکاب‌های اولش را روی آن دوچرخه زده بود. یک دوچرخه زنگ‌زده از آب دریا تنها چیزی بود که از او مانده بود. مرد با خود نجوا کرد: یونس سمت صخره‌ها شنا نکن پسر! هیچ چیز آنجا نیست. با یک دست کمپرسور را بلند کرد و با دست دیگر کوله را. دمپایی لانگشتی‌اش را مدّ برده بالای ساحل. پابرهنه راه افتاد. قایق‌های وارونه را رد کرد. صدای آواز بلمرانان از سمت آب می‌آمد. مثل کسی که بخواهد چیزی را به خودش یادآوری کند با صدایی بلندتر از قبل گفت: پسر وقتی زنگ دوچرخه را می‌زنی ماهی‌ات می‌رود. این حرف را انگار صدای همیشه‌ی ناخداعمو گفت.

راه را کمی برگشت. کمپرسور و کوله را روی برآمدگی قایقی گذاشت. باد به گرمی امواج کوچک را تا ساحل بدرقه می‌کرد. لباس‌هایش را کند روی کوله گذاشت. با یک دور خیز در آب پرید و به سمت صخره‌ها شنا کرد.

پیاده روی مُبْتَدَل

سعید توکلی

ابرها از پس مژگان تو
 کافی ست دست ببرم
 به اتفاقی که
 اگر قدم زدن باشد
 هوا، هوای بارون و
 یک لحظه بایست
 اینجای چشمهات
 چیزی شبیه اتفاقی
 این شکلات تلخ
 حقیقت دارد این دست‌هام
 در جیب کاپشن، مضطرب
 در حیاط خانه مضطرب
 در بغل من
 آنوقت شاید به ذهن کسی نرسیده بودم
 نفس نفس زدنم
 برای این ساعت که تند می‌رود
 یک لحظه بایست
 می‌خواهم چیزی بگویم
 با این حرکت کششی
 کمر آدم کمتر درد می‌گیرد
 شب‌ها خواب‌های بهتری می‌بینی و
 این را از کدام آستین درآورده‌ام
 شعبده‌بازی توی این هوای سرد می‌چسبد
 توی این خیابان
 توی این مملکت که
 اگر من آن آدم آن طرف خیابان باشد چه؟
 اگر من را با انگشت نشان دهد
 بگوید تن آن که کنارت ایستاده
 جان می‌دهد برای قسم
 به این فندک که سیگار نمی‌کشم
 که چشم‌هام فقط سوراخ جوراب دیده
 از دریچه‌ی قشنگ آپارتمان
 نه کمی جلوتر برویم
 تا یکی شویم
 کمی درد بکشیم
 کمی دود
 همه‌اش خاطره می‌شود لابد
 من نیاز پیدا می‌کنم
 به دست در دست توی پیاده‌رو
 به توالت عمومی
 به فواره‌ی میدان شهر
 به چاک آسفالت کوچه‌تان قسم
 می‌خواستم چیزی بگویم
 در اتفاقی روی مژگان تو انگار

پس خوانی سپیدی‌ها

نگاهی به شعر پیاده‌روی مبتذل از سعید توکلی

محمد خواجه پور

نکته جالب در شعر توکلی «پس خوانی» است. در این شعر خواننده بعد از خواندن چند سطر باید به صورت ذهنی به عقب برگردد تا خوانش‌های تازه به وجود آمده را پس خوانی کند.

همین مساله همان قدر که ریتم شعر را تند می‌کند باعث تامل برانگیز شدن شعر می‌شود. مثلاً در انتهای شعر از «من نیاز پیدا می‌کنم به» آغاز می‌شود و جلو می‌رویم تا «به چاک کوچه‌تان قسم» می‌رسیم که در جایگاه جدید حرف قسم به کار رفته است. حالا باید برگردیم و ببینیم این «به» از کجا تبدیل به حرف قسم شده است. دیگر سطرها نیز کم و بیش این خوانش نوسانی را دارند که شعر را سیال می‌کند. چندمعنایی در اینجا تفاوت ظریفی با آرایه ایهام دارد. در ایهام یک کلمه برای چند معنا و مفهوم متفاوت به کار می‌رود، ولی در اینجا به جای تاکید بر تک‌واژه‌ها، تاکید بر مفاهیم و کل سطر است. همچنین در خوانش اول، شعر ساده و تک‌معنایی است و تنها بعد از گذشت چند سطر است که باید برگشت و معنای تازه را یافت.

سیالیت خوانش و نوسان معنا چیزی است که به نظرم خیلی نزدیک به مانفیسست شعر سپید است. شعری که نه فقط با کلمات، بلکه در ذهن خواننده نوشته می‌شود. گریز از معنا اینجا صرفاً یک بازی تکنیکی نیست، بلکه در بافت زبانی و اجتماعی شعر تنیده شده است.

این کار با زبان، صرفاً سیاسی نیست و از جنبه‌های مختلف انجام می‌شود که می‌تواند برای رسیدن به اهداف گوناگون باشد: رسیدن به چندصدایی، گریز از سانسور یا سیال کردن کلمات در این مملکت که ...

صداها

نقدنوشته‌ای بر داستانک «یونس» از حوریه رحمانیان

راحله بهادر

روایت به شیوه‌ی تلمیح اسکلک اصلی داستانک «یونس» است. ارجاع فرامتنی به داستان حضرت یونس و شباهت‌های آن قصه با داستان، بخشی از گره‌گشایی فضای روایی داستان که جهان واقعیت و تخیل را در هم تنیده است، انجام می‌دهد. موتیف جاودانگی در مرگ، از همان آغاز، هنگامی که «دو بچه داخل توپ شدند» راه را بر قطعیت پایان‌بندی داستان می‌بندد. دو بچه داخل توپ، جنین در شکم مادر را به ذهن می‌آورد که دارای مفهوم زندگی و تولد است. اما تکرار رنگ سیاه یادآور مرگ است. غواص‌های سیاه‌پوش و شلوارک سیاه مرد. دو عنصر گذشته‌نگری و آینده‌نگری در داستان به چینش وقایع از زمان حال، رفتن به آینده و بازگشت به گذشته کمک زیادی کرده است. گذشته‌نگری در مرور خاطره‌ی مرد از پس‌رگی به نام یونس شکل می‌گیرد. آینده‌نگری به شکل عاملی پیش‌گو، نقش پررنگی در داستان دارد.

هنگامی که چند زوج جوان مشغول دفن یکی از مردان‌شان هستند، پیش‌بینی مرگی است که قرار است اتفاق بیفتد. بیرون آمدن دو مرد غواص از آب با لباس سیاه دیگر عامل پیش‌بینی‌کننده در داستان است که البته هر دوی اینها در تضاد با پایان داستان یونس است و چنان‌که گفته شد، پایان داستان را نامعلوم باقی می‌گذارد.

اما عنصری که ترکیب‌کننده‌ی تمام صداها موجود در داستان است، باد است. اگرچه به طور مستقیم از آن نام برده نشده است، اما درهم‌آمیختگی صداها در داستان، حضور باد را تایید می‌کند. اگر بخواهیم باد را در هم‌خوانی با مرگ تعبیر کنیم، در مفهوم پست‌مدرن آن صدای مرگ و نیستی و پوچی است. در برخی از اساطیر آسیای شرقی، باد سمبل نیروهای شر و صدای سوگواری طبیعت است. اما در ادبیات ایرانی، باد یا همان پیک صبا، نماد زایش و بشارت‌دهنده است. به این ترتیب، باد هم پایان داستان را به عدم قطعیت می‌رساند.



گرایش در پلک آفتاب

اشاره: شهر یورماه امسال برای دومین بار قباب عکس‌های جشنواره پلک آفتاب روی دیوار نگارخانه آبخانه‌اندیشه گرایش به نمایش درآمدند. پلک آفتاب جشنواره‌ای است که قصد دارد ضمن ارتقاء هنر عکاسی در منطقه، آرشو خوبی از زیبایی‌های دیده‌نشده و یا کمتر دیده شده‌ی جنوب جمع‌آوری کند. امسال، فاطمه بهبودی، برنده جایزه عکاسی ورلدپرس فوتو و یکی از استعدادهای زیر ۳۰ سال بنیاد عکاسی ورلدپرس، در این اتفاق فرهنگی همراه عکاسان گرایش بود. بهبودی در ۷ روز حضورش در گرایش، عکس‌های زیبایی را ثبت کرد که بخشی از آن‌ها را این‌جا می‌بینید. برخی عکس‌های بهبودی از گرایش به همراه مجموعه‌ای با عنوان «ایران؛ سرزمین عشق، رنج، سنت، ایمان و امید» در شبکه لنزکالچر منتشر شد.



عکس



ISSUE:
Water

Management of Water, a Forgotten Craft

Hamed Abdullahi

Water has always been an issue in our region. Our ancestors handled shortage of water artistically and craftily. Why have we forgotten the art?



The Tale of the Well of Gerash

Qanbar Asadi

I would like to tell you a tale about the first drill that went into the ground at the foot of the Black Mountain to dig the “irritation well” for my city, Gerash.



Infography

Mahmood Azaraieen

In one look, see when rain has graced us more with her presence, and how often the clouds have been more benevolent towards our city.



The Origin and Dynamism of Dust

An interview with Dr. Nasser Karami

Associate Professor in the Geography Department of Bergen University, Norway

Mohammad Amin Noubahar

Where do the small particles that suffocate Khuzestan in the south of Iran come from? Are we in danger of experiencing such an environmental calamity?



Gerash Must Have a Museum

An interview with Mosayyeb Amiri

The director general of the Office of Cultural Heritage and Tourism of Fars

Ahmad Reza Khodkameh / Hamid Bahrami

The director general has a very optimistic, if not a very celebratory, view towards Gerash. He puts all the cities in the south of Fars in the same historical and cultural perspective.



Yunes (Jonah)

A Story by Hourieh Rahmanian

The man whispered to himself: Yunes! don't swim toward the rocks, son. There's nothing there.



Vulgar Sidewalk

A Poem by Saeed Tavakkoli

What if I'm the man on the other side of the street? / If he shows me with his finger / says the body standing next to you is a perfect fit for an oath



Voices

A critical piece on Rahmanian's story, “Yunes”

Raheleh Bahador



Reverse-Reading of White Speaces

A look at Tavakkoli's poem, “Vulgar Sidewalk”

Mohammad Khajehpoor

About

“Himeh” is a Gerashi word for firewood. It is meant to warm people’s homes and minds. Himeh is a haven for those patient and passionate souls who like to huddle around a friendly fire and talk. We are going to look at the world, at the society and culture and everything else in it, through the windows of science. Free of bigotry and prejudice, we hope to find friends through our similarities, as much as our differences. Let’s stay warm together.

Masoud Ghafoori
Editor-in-Chief

News × People

Mirza Khalil Bahmani, Ph.D., the former dean of Gerash College of Medicine who runs for Parliament; Haj Hassan Khajepour, the revered martyr of Mena tragedy; and Saeed Zeinaddin, the cleric who made a lot of headlines before he left “Owqaf” (the Endowment and Charity Office) are our choices for this issue.

NEWS

News × Pics

These pictures talk for themselves: a man smiling on his bike while passing a pool of water after a much anticipated rainy day; journalist friends’ gathering in Gerash booth in the 21th Press Expo in Tehran; and the cover of Maryam Ansari’s newly published book of poetry.

NEWS

Recognizing Power through Religious Bands

Mohammad Khajehpoor

How can the social and cultural significations of a “Hei’at”, a religious band, be used in interpreting the underlying power relations of that society and culture? One way is to approach these “texts” from the perspectives of Semiotics and Critical Discourse Analysis.

VIEW

The Onion of Analysis

Masoud Ghafoori

The methods and purposes of textual analysis may be introduced in three steps: the traditional, descriptive step; the linguistic, interpretive step; and the socio-linguistic, explanatory step. This is one way of introducing Critical Discourse Analysis.

VIEW

Benevolent Ladies of Gerash, Unite!

Fatemeh Yousefi

The Society for the Benevolent Women of Gerash is one of the places in which different arts and talents of Gerashi women are appreciated, and which creates an environment to help them show their talents and make some money.

CITY

Gerash Needs NGOs

Aziz Noubahar

It is necessary to emphasize the importance of Non-Governmental Organizations in every society. In a city like Gerash, whose affairs are mainly run by people themselves, these organizations take on a new significance.

CITY

Infertility Is Curable

Mehdi Mosenzadeh

With great advances in Reproductive Sciences and infertility treatments, a high percentage of infertility problems are curable today. This article presents six methods of treatment.

CITY

The First Puff Was the First Mistake

Raheleh Bahador

We have heard a lot about addiction. But what happens when a woman becomes addicted to drugs? This is a look at the life of a woman who was grappling with addiction a few years ago.

CITY

موسسه فرهنگی هنری هفت برکه



هفت برکه

خبر و فرهنگ در جنوب فارس
(گراش، لارستان، خنج)

<http://7Berkeh.ir>

Gerash@gmail.com

[Telegram.me/Gerashmag](https://t.me/Gerashmag)

هفت برکه

خبر و فرهنگ در جنوب فارس
(گراش، لارستان، خنج)

<http://7Berkeh.ir>

Gerash@gmail.com

[Telegram.me/Gerashmag](https://t.me/Gerashmag)



الف

افسانه



گریشنا

کلیه



کارشناسی ارشد

کنکور

دبیرستان

دبستان

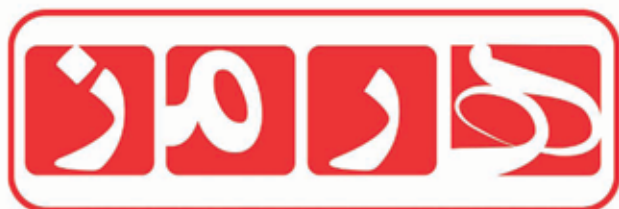


- ✓ رفع ضعف‌های پایه‌ای داوطلبان همراه با برنامه‌های مرور و یادآوری
- ✓ استفاده از دبیران متخصص و با تجربه در کلیه پایه‌ها
- ✓ رفع نقاط ضعف پایه‌ای و کسب آمادگی برای ورود به پایه‌ی بالاتر
- ✓ برگزاری ۵۰ آزمون هفتگی به منظور شناسایی نقاط ضعف و قوت دانش‌آموزان
- ✓ مرور و تکمیل آموخته‌ها، افزایش عمق یادگیری و تثبیت آموخته‌ها

آموزشگاه علوی در گرایش

آمادگی آزمون تیزهوشان

خدمات پیشرفت تحصیلی



۵۲۴۴۱۴۰۱



اولین و قویترین مرکز آموزش در ایران

